

مصوب کنگره

گزارش کمیته مرکزی به چهارمین کنگره حزب توده ایران

رفقای عزیز

اجازه دهید تا چهارمین کنگره حزب توده ایران را با پرشورترین دروها به خاطره پاک و جاودانی شهدای توده ای و همه شهدای راه آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی میهن مان آغاز کنیم.

همان طوری که می دانید چهارمین کنگره حزب در شرایط بسیار متفاوتی از سومین کنگره برگزار می شود. حزب دوران دشوار و بحرانی سال های قبل از برگزاری سومین کنگره را پشت سر گذاشته است و با اتکاء به مبارزه خستگی ناپذیر اعضا و هواداران خود کنگره چهارم را در شرایط دگرگون شده ای آغاز می کند. رفقا می دانند که ابعاد بحران حزب در شرایط پیش از سومین کنگره در حدی بود که کمیته مرکزی وقت حزب قادر نشد تا گزارشی از عملکرد خود را به کنگره ارائه دهد و فعالیت های حزب به دلیل اختلاف ها و کارشکنی افرادی که بعداً صفوف حزب را ترک کردند در بسیاری از عرصه ها دچار نقصان و دشواری های زیاد بود. کمیته مرکزی منتخب سومین کنگره وظیفه بسیار دشوار بازسازی سازمان ها و فعالیت های حزب در عرصه های گوناگون را بر اساس برنامه ها و اولویت هایی که کنگره برای آن تعیین کرده بود به عهده گرفت و بخش هایی از گزارش امروز نیز در برگیرنده همین فعالیت ها است که برای قضاوت نهایی به کنگره ارائه می گردد.

سومین کنگره در شرایط بسیار دشوار و حساس از نظر تحولات بین المللی، یعنی فروپاشی اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی در اروپای شرقی و همچنین تحولات مهمی در درون میهن ما برگزار گردید و با توجه به دشواری هایی که در بالا به آن اشاره شد تلاش کرد تا ارزیابی نسبتاً جامعی از رویدادهای ایران و جهان برای تعیین مشی مبارزاتی حزب ارائه دهد. کمیته مرکزی حزب نیز در نشست های مرتب و نوبتی خود پس از برگزاری کنگره رویدادهای ایران و جهان را بررسی و سیاست مبارزاتی حزب را منطبق با شرایط روز تدقیق و تعیین کرد و با انتشار این اسناد در نشریه ارگان، اعضا و هواداران حزب را در جریان این ارزیابی ها قرار داد. بر این اساس روشن است که در اینجا نیازی به تکرار این ارزیابی ها نیست و آنچه در بخش سیاسی گزارش کمیته مرکزی به کنگره ارائه می شود نظرات و جهت گیری های عمده کمیته مرکزی درباره مهم ترین رویدادهای ایران و جهان در فاصله دو کنگره است. بدین ترتیب گزارش کمیته مرکزی به کنگره شامل بخش های زیرین است:

۱- گزارش سیاسی - شامل

الف: بررسی رویدادهای جهان

ب: بررسی رویدادهای ایران

۲- گزارش تشکیلاتی - شامل

الف: گزارش عملکرد کمیته مرکزی در فاصله دو کنگره

ب: گزارش شعب کمیته مرکزی

۱ - گزارش سیاسی

الف: جهان در آستانه هزاره سوم

رفقا! کنگره سوم حزب در شرایطی برگزار شد که اتحاد شوروی به عنوان نخستین کشور سوسیالیستی جهان فروپاشیده بود و جنبش جهانی کارگری و کمونیستی دوران بسیار دشواری را از سر می گذراند. سرمایه داری جهانی «مرگ کمونیسم» و آغاز «نظم نوین جهانی» را وعده می داد، و منادیان سرمایه داری جهانی پیروزی سرمایه داری بر سوسیالیسم را جار می زدند. شکست و عقب نشینی هر چند هم موقت، همواره موجی از سرخوردگی، ناامیدی و اغتشاش های نظری را با خود به همراه دارد. کم نیستند نمونه های تاریخی که پس از هر عقب گرد و شکست بزرگ، عده ای صادقانه و عده ای دیگر مزورانه و از سر فرصت طلبی، حساب خود را از نیروهای «شکست خورده» جدا می کنند و به اردوگاه زورمندان و «پیروزمندان» می پیوندند. این نیز همان طوری که مارکس بیش از یک قرن پیش نشان داد، چیزی جز تبلور اصل قانونمند حاکمیت منافع طبقاتی در عملکرد تاریخی انسان ها نیست و تنها طبقه کارگر است که هیچ راهی جز ادامه مبارزه ندارد. در پی این عقب گرد بزرگ تاریخی نیز کم نبودند نیروهای «چی»

که مبارزه طبقاتی را پایان یافته اعلام کردند، «نظم نوین جهانی» را به جان خریدند و مبارزان راستین طبقه کارگر را «کهنه اندیشان جزم گرا» نامیدند و در لوی الفاظ و القاب دهان برکنی همچون «نواندیشی»، «نوگرایی»، «پرچم دار و مدافع نظراتی شدند که نه تنها با نوگرایی و نواندیشی ارتباطی ندارد بلکه در عمل چیزی جز دفاع از واپسگرایی و اندیشه های ارتجاعی سرمایه داری به مشابیه یک نظام مبتنی بر استثمار فرد از فرد نیست. در این نفی نهیلیستی هر آنچه که بوده است حتی مفهوم سیمای چپ نیز مقوله ای نامعلوم اعلام گردید که «کشف و توضیح» آن مشغولیت «فکری» اساسی این نیروها در حال حاضر است.

رفقا! بدیهی بود که حزب توده ایران، حزب ارانی ها و مهرگان ها، حزب توده های کار و زحمت که در بیش از ۵۶ سال حیات سراسر پیکار خود توفان های سخت و مهلکه های مهیب را پشت سر گذاشته است، نمی توانست و نمی بایست گام در چنین راهی بگذارد. برای حزب توده ایران و توده ای ها، مارکسیسم - لنینیسم، سلاح نیرومند مبارزه بوده و هست که بدون آن، دست یابی به اهداف و الای طبقه کارگر، دست یابی به آزادی کار از بندهای سرمایه و تحقق عدالت اجتماعی امکان پذیر نیست. حزب ما بارها بر این نکته تأکید کرده است و ما دگربار در اینجا آن را یادآوری می کنیم که اعتقاد ما به مارکسیسم - لنینیسم یک اعتقاد مذهبی جزم گرایانه نیست. برای حزب توده ایران مارکسیسم مجموعه ای از «جزئیات لاینفیر» نیست، دکم نیست، علم است. با آنکه یک سیستم فکری است ولی سیستم جامد نیست، سیستم فکری رشدیابنده است و با آنکه مارکس و انگلس و لنین در ایجاد و گسترش آن سهمی شگفت انگیز دارند مارکسیسم امروزی تنها اندیشه آنها نیست، بلکه در غنا و بسط آن جنبش های انقلابی کارگری و دانشمندان و اندیشه وران انقلابی سراسر جهان شرکت داشته اند، افزون بر این مارکسیسم - لنینیسم امروزین از منبع علوم طبیعی و اجتماعی و اسلوبی دم به دم غنی تر می شود، بسط و تکامل می یابد. انگلس در اثر فنا ناپذیر خود «آنتی دورینگ» به روشنی تأکید می کرد که ما نیک می دانیم: «تا چه اندازه خنده آور است که ما برای بینش های کنونی خود ارزش مطلق قائل شویم» و لنین با دقت و هوشیاری تاریخی یادآوری می نمود که: «ما هرگز به آیین مارکس به مثابه چیزی جامع و مقدس نمی نگریم، بر عکس ما معتقدیم که این آیین تنها سنگ بنیاد دانشی را نهاده است که سوسیالیست ها، اگر نخواهند از زندگی واپس بمانند، باید آن را در همه جهان به پیش رانند».

بر این اساس و با این درک است که حزب توده ایران همچنان خود را مارکسیست - لنینیست می داند و در راه تحقق آرمان های و الای کارگران و رنجبران میهن ما مبارزه می کند. در کنار این تأکید مجدد ما بر اصول اعتقادی مان، برخورد نقادانه با گذشته و حلاجی تجربیات جنبش کارگری و کمونیستی جهان در قرن حاضر نیز ضرورتی انکار ناپذیر است که حزب توده ایران با دقت و حوصله تلاش کرده است تا به آن بپردازد. ما از همان ابتداء اعلام کردیم که برخورد نقادانه و در عین حال مسؤولانه با فروپاشی اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی، کار یک حزب یا یک فرد نیست و نیازمند کار جمعی و دراز مدت کل جنبش کارگری و کمونیستی جهان و خصوصاً رفقای کمونیستی است که به طور مستقیم در جریان این تحولات قرار داشته اند. حزب ما در شش سال گذشته در بحث ها، سمینارهای علمی و نشست های گوناگون احزاب کارگری و کمونیستی جهان شرکت فعال داشته است و نتیجه این فعالیت در کنار بحث ها و نظراتی که در درون خود حزب ما پیرامون این تحولات موجود بوده است به شکل سند بحث اولیه ای، پیرامون فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم، از جمله اسنادی است که توسط کمیته مرکزی نزدیک به یک سال پیش منتشر شد و امروز به عنوان یکی از اسناد مورد بحث کنگره چهارم حزب است. رفقا، حزب ما نیز مانند اکثریت احزاب کارگری و کمونیستی دیگر جهان که در این مورد اظهار نظر کرده اند به هیچ وجه اعتقاد ندارد که این سند حرف آخرین ما در باره روندی این چنین بغرنج و سرنوشت ساز است بلکه بالعکس معتقد است که این گام آغازینی است که می بایست بر اساس آن گام های بعدی را سازمان دهی کرد.

و اما روند حوادث شش سال گذشته حاوی درس های جالبی برای آن دسته از نیروها است که با عجله خود را به ارباب سرمایه داری بستند و با پیش بینی های «داهیان» مرگ «احزاب کارگری و کمونیستی» کلاسیک را «نوید» دادند. نه تنها هیچ یک از این «فال گیری» های سیاسی به حقیقت نبوست بلکه جنبش کارگری و

اجتماعی سرمایه داری یک پدیده همزاد و ساختاری است که سرمایه داری هیچگاه نخواهد توانست خود را از آن برهاند. نگاهی به دوران های گوناگون سرمایه داری در سده اخیر و نظریات گوناگونی که نظریه پردازان مختلف برای نجات سرمایه داری از این بحران ها ارائه داده اند از دکتربین «کنز» تا «نئولیبرالیسم» و «مونتاریسم» خشن و بی رحم هیچیک نه تنها سرمایه داری را از بحران نجات نداده است بلکه این بحران ها در درون خود سرمایه داری هر بار در ابعاد گسترده تر و فراگیر تری باز تولید شده است. تنها کافی است نگاهی گذرا به هفت کشور پیشرفته سرمایه داری جهان آمریکا، آلمان، فرانسه، ژاپن، انگلستان، ایتالیا، کانادا بیاندازیم تا روشن گردد که مهمترین مشخصه «رشد اقتصادی» سرمایه داری در کشورهای پیشرفته جهان رشد بیکاری در کنار تعمیق دره عظیم میان فقر و غناست. افزایش نرخ بیکاری به بیش از ۵٪ در ایالات متحده آمریکا و خیل بیست میلیونی بیکاران در «اروپای متحد» و بحران های شدید اقتصادی که این کشورها با آن دست بگریباند ملاک و میزان واقعی «موفقیت» سیستم سرمایه داری در آستانه هزاره سوم است. بر این آمار و ارقام باید آمار زندگی نزدیک به میلیارد ها انسان در زیر خط فقر و محرومیت و روند روبه تشدید استثمار خشن و بی رحمانه منابع طبیعی کشورهای در حال رشد را افزود تا تصویر کامل تری از این فاجعه به دست آید. در جهانی که پیشرفته ترین کشور سرمایه داری جهان، یعنی ایالات متحده، ناچار است سقف بدهی معادل ۵۰۰۰ میلیارد دلار آنهم با کاهش شدید هزینه های اجتماعی تعیین کند، سخن گفتن از موفقیت سرمایه داری ادعای بی پایه ای بیش نیست.

از تحولات جالب و قابل توجه دیگر در کشورهای «سرمایه داری پیشرفته» فروپاشی و ورشکستگی «بیرهای اقتصادی» شرق دور از جمله در کره جنوبی، مالزی، اندونزی و تایلند بود. کشورهایی که زمانی به عنوان نمونه های موفق «پیشرفت اقتصادی» به رخ کشورهای دیگر جهان کشیده می شدند و برخی از نظریه پردازان اقتصادی کشورهای در حال توسعه از جمله برخی کارشناسان اقتصادی جمهوری اسلامی نیز این راه رشد را به مردم میهن ما پیشنهاد می کردند، ناگهان «کشک کردند» که حباب ترکیب و «بیرهای اقتصادی شرق دور» امروز ناچارند با کاسه گدایی در حضور صندوق بین المللی پول و بانک جهانی به شرایط بسیار ذلت بار و عمیقاً ضد ملی برای نجات اقتصاد کشور های خود از ورشکستگی کامل تن در دهند. سقوط بازارهای بورس شرق دور و در پی آن لرزش های بزرگ در بازارهای بورس آمریکا و اروپا برای چندمین بار میزان بی ثباتی سرمایه داری به عنوان یک ساختار جهانی را به نمایش گذاشت.

تئورسین های سرمایه داری در بحث پیرامون ویژگی های سرمایه داری در آستانه هزاره سوم از «بازار واحد جهانی» به عنوان بدیده تعیین کننده سخن می گویند و معتقدند که در شرایط رشد سریع و فراگیر انقلاب انفورماتیک می توان از «جهان به هم پیوسته» سخن گفت که مهمترین مشخصه آن تسریع و تسهیل بیش از پیش حرکت سرمایه در آن است. گسترش ارتباطات و انقلاب انفورماتیک که انحصار آن در اختیار کشورهای پیشرفته سرمایه داری خصوصاً امپریالیسم آمریکا است، بی شک نقش موثری در ماهیت و ویژگی های سرمایه داری در دهه های آینده خواهد داشت و تفسیرات شگرفی را در عرصه های گوناگون از آموزش تا تجارت ایجاد خواهد کرد، ولی این تغییرات نه تنها در جهت رفع محرومیت و عقب ماندگی اکثریت عظیم کشورهای در حال توسعه و یا عقب مانده نیست بلکه بی شک به تشدید شکاف «شمال و جنوب» و وابستگی بیش از پیش این کشورها به سرمایه جهانی خواهد انجامید. امپریالیسم همچنین برای اعمال کنترل و گسترش بیش از پیش نفوذ خود در بازارهای جهانی از ساختارهای اقتصادی و پیمان های تحمیلی بهره می جوید. نهایتی شدن موافقت نامه عمومی تعرفه و گمرکات «گات»، ایجاد سازمان تجارت جهانی «WTO»، تلاش در راه گسترش پیمان نفتا به آمریکای لاتین، گسترش و قدرت گیری پیمان «آپک» و ایجاد پیمان های جدید منطقه ای که خاورمیانه، شمال آفریقا و مدیترانه را در برگیرد از جمله این اقدام ها می باشد. در دوسال اخیر کشورهای قدرتمند سرمایه داری (OECD) با بهره جویی از موقعیت اقتصادی خود در جهان مذاکراتی را پیرامون انعقاد قراردادی به نام «قرارداد چند جانبه پیرامون سرمایه گذاری» (MAI) به پیش برده اند که در صورت توافق نهایی، این موافقتنامه امتیاز های گسترده و ویژه ای برای انحصار های فراملی در زمینه سرمایه گذاری در کشورهای جهان سوم و کشورهای در حال توسعه ایجاد خواهد کرد. این قرارداد که به ضرر صنایع داخلی کشورهای در حال توسعه خواهد بود در واقع استقرار نوعی استثمار نوین اقتصادی در آستانه قرن بیست و یکم می باشد.

تبدیل «اطلاعات» به کالا و حرکت سرمایه سریع تر از حرکت کالا راه را برای انحصاری تر شدن روابط بین المللی خواهد گشود و حتی رقابت «آزاد» در درون سیستم سرمایه داری را نیز دشوار خواهد کرد. در اینجا بدینست برای روشن تر شدن ماهیت امپریالیستی و انحصار گرایانه سرمایه داری در آستانه هزاره سوم که به نظر بعضی از چپ های «نوگر» گویا زاینده ذهن ما «لنینیست های کهنه گرا» است به گزارشی از لوموند دیپلماتیک، آوریل ۱۹۹۷، اشاره کنیم. بر اساس این گزارش در مورد انحصارهای سرمایه داری، از آغاز دهه ۹۰ میلادی نزدیک به ۳۷ هزار شرکت فراملیتی با ۱۷۰ هزار شبکه و نمایندگی اقتصاد جهان را در جنگ خود گرفته اند. بر اساس همین گزارش که در روزنامه سلام آبان ماه ۱۳۷۶ نیز انعکاس یافته است، سهم سرمایه فراملی در تولید ناخالص ملی جهانی از ۱۷٪ در اواسط دهه ۶۰ میلادی به بیش از ۲۲٪ در سال ۱۹۹۵ افزایش یافته است. در واقع ۲۰۰ شرکت عظیم فراملی آنچنان

کمونیستی جهان پس از طی کردن یک دوران کوتاه فترت و تجدید قوا، پرتوان و با انرژی به میدان مبارزه بازگشت و رویای «نظم نوین جهانی» را برای سرمایه داری به قول مجله «اکنومیست» به «کابوس بازگشت نیرومند کمونیست» تبدیل کرد. در سراسر اروپای شرقی و اتحاد شوروی نیروهای وفادار به آرمان های طبقه کارگر نه تنها نابود نگردیدند، بلکه با بازسازی صفوف و با درس گیری از تجربیات شکست و با حمایت کم نظیر توده ها که تجربه هر دوسیم سرمایه داری و سوسیالیسم را (با همه مشکلات و کمبودهای آن) با پوست و گوشت خود احساس کرده بودند به پیروزی های چشمگیری دست یافتند.

پیروزی کمونیست های روسیه در انتخابات «دوما»ی این کشور و همچنین کسب ۴۰٪ از آراء در جریان دور دوم انتخابات ریاست جمهوری روسیه که امپریالیسم جهانی برای پیروزی یلتسین در آن بیش از ۱۰۰ میلیون دلار هزینه مستقیم متقبل شد، از نمونه های بارز چنین روندی است. به گمان ما این روآوری توده ها به نیروهای وفادار به آرمان های طبقه کارگر نه اتفاقی است، نه از روی ذهن گرای است و نه بر اساس برخورد «رومانتیک» با گذشته است. نگاهی گذرا به وضع فاجعه بار امروزین این کشورها نشان می دهد که به چه دلیل اکثریت قابل توجه توده های کار و زحمت خواهان بازگشت به سوسیالیسم هستند. برای نمونه، امروز در اتحاد شوروی سابق، یعنی کشوری که در گذشته ای نه چندان دور یک ابر قدرت جهانی با امکانات عظیم بود، فقر بخش های اساسی شهروندان را در خود فروبلعیده است و حاکمیت باندهای جنایتکار مافیایی، امنیت و آسایش را از بخش های وسیع جامعه سلب کرده است. در کنار اقلیتی از میلیونها و میلیاردها، ده ها میلیون انسان زحمت کش که تا هفت سال پیش با مقوله ای به نام بیکاری نا آشنا بودند امروز ناچارند، بدون شغل، مسکن و امید به آینده در سخت ترین و غیر انسانی ترین شرایط زندگی کنند. جنگ، خونریزی، اعتیاد، فحشاء و ناهنجاری های اجتماعی در ابعاد بی سابقه، از جمله دیگر «دست آوردهایی» است که مردم این کشورها در شش سال حاکمیت سرمایه داری شاهد آن بوده اند. تضاد ملموس میان آنچه فیلم های تخیلی هالیوود در مورد زندگی در «جهان آزاد» ارائه می کنند و واقعیت دهشتناک زیستن در زنجیرهای سرمایه داری علل و پایه های عینی و ذهنی شورش عظیم توده هایی است که خواهان بازگشت سوسیالیسم به این کشورها هستند و امروز با درک اینکه چه فاجعه ای بر آنها رفته است بار دیگر به عرصه مبارزه بازگشته اند.

رفقای گرامی!

بدیهی است که جرخ تاریخ را نمی توان به عقب بازگرداند و مبارزه امروزین کمونیست ها در این کشورها و در سراسر جهان نیز در راه بنا نهادن سوسیالیسم با توجه به تجربیات گذشته و خلاصه کلام آینده ای بهتر و عادلانه تر از آنچه که امروز در جهان می گذرد، می باشد. کمونیست ها در عین حال می دانند که مبارزه پیش روی آنها مبارزه ای بی اندازه دشوار، پیچیده و طولانی است. امروز امپریالیسم جهانی، تمام توان و امکانات عظیم خود را برای جلوگیری از هرگونه فسخ گیری مجدد سوسیالیسم در این کشورها و سایر کشورهای جهان به کار می گیرد و «جنگ سرد» امپریالیسم علیه کمونیسم، همچنان ادامه دارد.

نکته دیگری که در اینجا تذکار آن ضرور است، ادامه پیکار و حیات کشورهای سوسیالیستی در گوشه و کنار جهان است. مقاومت خلق قهرمان کوبا به رهبری حزب کمونیست این کشور در مقابل فشارهای طاقت فرسا و غیر انسانی امپریالیسم آمریکا برای درهم کوبیدن اراده این خلق به روشنی نشان می دهد که یک کشور کوچک با امکانات بسیار ناچیز و تنها با اتکاء به نیروهای مردمی قادر است چه مصایبی را برای حفظ حق تعیین سرنوشت خود تحمل کند و این چنین تحسین مردم جهان را برانگیزد. مبارزه کمونیست های کوبایی از نمونه های درخشان و کم نظیری است که قرن حاضر به خود دیده است و افتخاری است برای همه جنبش کارگری و کمونیستی جهان. ادامه سوسیالیسم در ویتنام و چین نیز از جمله نمونه های قابل ذکر دیگر است. مردم ویتنام علی رغم تحمل بیش از سه دهه جنگ و تخریب تحمیلی کشورهای امپریالیستی و علی رغم همه دشواری هایی که با آن دست به گریباندند، همچنان در راه ساختمان سوسیالیسم پیش می روند و تلاش می کنند تا با اتکاء بر تجربیات به دست آمده در کوره مبارزه راه خود را ادامه دهند. در چین نیز علی رغم برخی رفرم های اقتصادی و ایجاد مناطق آزاد بر اساس قوانین رایج سرمایه داری هنوز بخش اساسی اقتصاد و ساختار اجتماعی - سیاسی کشور در راستای بنا کردن یک جامعه سوسیالیستی حرکت می کند و رشد چشمگیر اقتصادی چین در دهه گذشته و تبدیل آن به یک قدرت جهانی اقتصادی نگرانی های جدی سرمایه داری جهانی را برانگیخته است. رفقا! واقعیت این است که در آستانه هزاره سوم، بخش عظیم کشورهای جهان راه رشد سرمایه داری را طی می کنند و اندکی دقت در شرایط کنونی جامعه بشری سیمای واقعی سرمایه داری «پیشرفته» در پایان سده بیستم را به روشنی عریان می کند. نظریه پردازان سرمایه داری معتقد بودند که با پایان جنگ سرد و با پایان «خطر کمونیسم» سرمایه داری نیز قادر خواهد بود تا دوران نوینی را به دور از بحران های ادواری آغاز کند و خواهد توانست به راحتی هژمونی خود را بر سراسر جهان برقرار کند. در مقابل این نظریه ما مارکسیست ها همواره معتقد بوده و هستیم که بحران اقتصادی -

نکته مهم قابل توجه دیگر پدید آمدن تضادهای رشد یابنده میان محورهای امپریالیستی آمریکای شمالی، «اروپای متحد» و ژاپن در عرصه های گوناگون است. اختلاف نظر حد این کشورها بر سر تقسیم بازارهای جهانی، و مسایل سیاسی مختلف جهان از جمله مسأله روند صلح در خاورمیانه، تحریم اقتصادی کوبا، خلیج فارس و اقدام نظامی علیه عراق و... از جمله نمونه های روشن بروز این تضادها در میان کشورهای امپریالیستی است.

رفقای عزیز!

از مسایل مهم دیگری که کمیته مرکزی ضرورت ارزیابی آنها را احساس می کند، تحولاتی است که در همسایگی ایران در خاورمیانه و آسیای میانه در حال شکل گیری است. امضاء قرارداد صلح میان دولت اسرائیل و سازمان آزادی بخش فلسطین یکی از مهمترین رویدادهای خاورمیانه در سال های اخیر بوده است. کمیته مرکزی در نشست های نوبتی خود در این زمینه مفصلاً اظهار نظر کرد. ما به موقع خود ضمن استقبال از اصل مذاکره برای یافتن راه حل در یکی از پرتنش ترین نقاط استراتژیک جهان یادآور شدیم که صلحی که خواست مردم فلسطین را در مورد حق تعیین سرنوشت خویش و توافق بر سر بازگرداندن سرزمین های اشغالی در نظر نگیرد نمی تواند یک صلح دموکراتیک و پایدار و حلال مشکلات منطقه باشد. روند حوادث صحت این ارزیابی ما را به اثبات رساند. ادامه سیاست های هژمونستی و توسعه طلبانه دولت اسرائیل در شکل ایجاد شهرک های جدید در سرزمین های اشغالی علی رغم مخالفت وسیع جهانی و ادامه سیاست های نظامی گرایانه از جمله حمله به خاک لبنان نشان داد که معضل منطقه خاورمیانه همچنان حل ناشدنی برجای مانده است. روی کار آمدن دولت ارتجاعی و راست افراطی لیکود به رهبری نتانیاهو همچنین نشان داد که برای محافل دست راستی و ارتجاعی در اسرائیل حتی قرارداد صلح اسلو نیز غیر قابل اجراء است و در شرایطی که دولت اسرائیل آشکارا مفاد این قرار داد را زیر پا می گذارد، دولت ایالات متحده به عنوان یکی از تضمین کنندگان اجرای این قرارداد تنها به ابراز تأسف در این زمینه اکتفاء کرده است. علل اعمال چنین سیاست هایی در منطقه خاورمیانه برای نیروهای مترقی و آزادی روشن است. دولت اسرائیل در واقع به مثابه ژاندارم آمریکا در منطقه مسؤل حفظ منافع استراتژیک امپریالیسم در منطقه ای است که قلب منابع بزرگ انرژی صنایع سرمایه داری در آن می تپد. امپریالیسم همچنین مایل است تا از روند صلح برای تحکیم موقعیت اقتصادی خود و اسرائیل در منطقه بهره جوید. برگزاری گردهمایی هایی مانند کنفرانس کارابلانکا برای زمینه سازی پایان دادن به تحریم اقتصادی اسرائیل از سوی کشورهای عربی و سپس کنفرانس های مشابه در عمان و قطر از جمله تلاش های امپریالیسم در این عرصه است که با تشدید بحران و بالاگرفتن قیام و مقاومت مردم فلسطین در مقابل نیروهای اشغالگر اسرائیلی عملاً با شکست روبرو شده است.

تشدید بحران در سرزمین های اشغالی و خطرات احتمالی پیرامون درگیری های تازه نظامی از جمله مسایلی است که نگرانی های جدی نیروهای مترقی منطقه را برانگیخته است. حزب ما همچنان خواهان حل مسایل از طریق روند مذاکره و صلح است و هرگونه برخورد و درگیری نظامی جدیدی در منطقه را به ضرر خلق های منطقه می داند. حزب ما در عین حال اعتقاد دارد که روند استقرار صلح در منطقه نمی تواند یک روند تحمیلی از سوی اسرائیل و امپریالیسم آمریکا باشد. این روند تنها زمانی با ثبات و دموکراتیک خواهد بود که کلیه قطعه نامه های سازمان ملل متحد و از جمله تخلیه بدون قید و شرط سرزمین های اشغالی در کنار به رسمیت شناختن حقوق مردم فلسطین و اسرائیل از سوی کلیه کشورهای منطقه تحقق یابد و روابط سیاسی - اقتصادی منطقه نه بر پایه برتری طلبی نژادی - مذهبی بلکه بر پایه های احترام متقابل به حقوق انسانی برقرار گردد. تنها نیروهایی که در منطقه خواهان دست یابی به صلح نیستند و منطقه را به سمت تشنج و جنگ و خونریزی می کشاند نیروهای افراطی مذهبی هستند که با اعمال خشونت بار خود فضای سیاسی - اجتماعی را مسموم و راه را برای حل صلح آمیز مسأله مسدود می کنند. کمیته مرکزی حزب ما در ارزیابی این شرایط در ششمین پلنوم خود که در راستی به این نتیجه رسید که تجربه مبارزه مردم فلسطین در سال گذشته نشان داد که از امپریالیسم، ارتجاع و صهیونیسم نمی توان انتظار داشت که به روند صلحی پایدار و دموکراتیک بدون فشار و مبارزه تن دهند. تنها با مبارزه وسیع توده ای و یکپارچه است که می توان ماشین عظیم نظامی و سرکوبگر دولت اسرائیل را متوقف ساخت و همزمان با بسیج افکار عمومی جهان، سرمایه داری را وادار به عقب نشینی کرد. این روند در آینده نیز ادامه خواهد یافت. جنبش توده ای و دموکراتیک مردم فلسطین در کوره مبارزه ای طولانی و خونبار آبدیده شده و از تجربه غنی بهره مند است. بر این اساس ما خوشبین هستیم که علی رغم همه دشواری ها، پیچیدگی ها و ترفندهایی که ارتجاع و امپریالیسم علیه این جنبش به کار گرفته اند و می گیرند نیروهای مترقی و دموکراتیک فلسطینی خواهند توانست با درایت و هوشیاری مبارزه خلق فلسطین را به سمت آینده ای پیروزمند هدایت کنند.

از مسایل مهم دیگر خاورمیانه ادامه حضور نظامی امپریالیسم آمریکا در خلیج فارس، ادامه محاصره اقتصادی عراق و خطر درگیری نظامی در منطقه، و گسترش روز افزون محور نظامی آمریکا-ترکیه-اسرائیل در منطقه است که نگرانی تمامی کشورهای منطقه را برانگیخته است. ایجاد یک پیمان نظامی استراتژیک که بای دولت اسرائیل را تا مناطق حساس و کلیدی منطقه از جمله تا پشت مرزهای میهن ما باز کرده است از

نقش تعیین کننده ای در اقتصاد جهان ایفاء می کنند که تصور آن حتی امروز نیز دشوار است. به گفته لوموند شرکت های فراملی در شرایط کنونی به دلیل انقباض اعتبارات پول در گردش، رشد بسیار ضعیف اقتصادی، اشتغال کمتر از ظرفیت، بیکاری مزمن و استقراری، تنها با توسعه و گسترش و بلعیدن رقیبان کوچک تر است که قادر خواهند بود به حیات خود ادامه دهند. پیش بینی می شود که میزان انباشت سرمایه شرکت فراملی تا سال ۲۰۰۰ از مرز ۱۰/۰۰۰ میلیارد دلار (یعنی بیش از تولید کل ناخالص ملی آمریکا که ۷۶۰۰ میلیارد دلار است) فراتر رود.

رفقا!

در کنار ادامه بحران ها و معضلاتی که سرمایه داری جهانی با آن روبرو است، مسأله دیگری که توجه به آن حائز اهمیت است، رشد چشمگیر جنبش کارگری و مطالباتی در کشورهای سرمایه داری جهان و اوج گیری مجدد جنبش های آزادی بخش در کشورهای در حال توسعه است. سال های ۱۹۹۶ و ۱۹۹۷، نقطه اوج جدیدی در بازگشت وسیع طبقه کارگر به عرصه مبارزه سازمان یافته در کشورهای مختلف بود. برگزاری نشست بزرگ بیش از ۱۰۰ سندیکا و اتحادیه کارگری از سراسر جهان در هاوانا پایتخت کوبا، رشد جنبش سندیکایی در ایالات متحده که در دهه های اخیر بی سابقه بوده است، در کنار راه پیمایی میلیون ها کارگر در خیابان های پاریس، بن، برلین، رم، بروکسل، لندن، لیسبون، آتن، و غیره در راه احقاق حقوق خود و مبارزه با سیاست هایی که هدف آن نابود کردن دست آوردهای اجتماعی - اقتصادی جنبش کارگری در دهه های اخیر از جمله تأمین اجتماعی، بهداشت و آموزش عمومی بود، نشان داد که بر خلاف نظرات مدعیان ما مبارزه طبقاتی در جهان نه تنها پایان نیافته است بلکه با حدت و شدت جدیدی در جریان است. در ایتالیا پس از یک دوره ۵۰ ساله انحصار قدرت توسط بلوک های نیروهای دست راستی، ائتلاف بزرگ نیروهای چپ در انتخابات این کشور پیروز شد، در ژاپن برای نخستین بار کمونیست ها توانستند با کسب بیش از ۲۲ کرسی مجلس نقش ویژه ای در عرصه سیاسی این کشور پیدا کنند. در انگلستان حزب کارگر این کشور توانست با حمایت اتحادیه های کارگری به حکومت ۱۸ ساله محافظه کاران پایان دهد و در فرانسه ائتلاف کمونیست ها، سوسیالیست ها و سبزها به پیروزی های درخشانی در انتخابات این کشور دست یافت. در کشورهای در حال توسعه نیز جنبش های رهایی بخش ملی و ضد سرمایه انحصاری ابعاد گسترش یافته ای دارد. در خاورمیانه مبارزه خلق فلسطین روبه رشد و گسترش است و نبرد علیه سیاست های تحمیلی صندوق بین المللی پول در اردن، مصر و ایران هر روز ابعاد گسترده تری می یابد. در آسیا مبارزه جنبش کارگری در کشورهای اندونزی، کره جنوبی، مالزی و تایلند ابعاد بی سابقه ای به خود گرفته است و در آفریقا شاهد سقوط منظم دیکتاتوری های فاسد، وابسته به سرمایه جهانی و از جمله آخرین نمونه آن در کنگو هستیم. در آمریکای لاتین و مرکزی نیز مبارزه روبه رشد توده ها در مکزیک، شیلی، برزیل و... همگی نشانگر رشد کیفی است که مبارزه نیروهای ترقی خواه جهان علی رغم همه عقب گرد ها و تحولات سال های اخیر داشته است و بدیهی است که این رشد مایه امید و حرکت ما برای آینده نیز می باشد.

در کنار این تحولات اقتصادی - اجتماعی در کشورهای گوناگون جهان تحولات مهم سیاسی نیز در روابط بین المللی در جریان است که دارای اهمیت است. محتوای اساسی سیاست امپریالیسم و خصوصاً امپریالیسم آمریکا، پس از فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم تلاش در راه تأمین هژمونی کامل سیاسی، اقتصادی و نظامی بر تمامی کشورهای جهان بوده است. ادامه و بسط پیمان «ناتو» به عنوان یک پیمان تجاوزگر نظامی به مثابه ابزار حفظ سلطه سرمایه جهانی و حضور روز افزون نظامی امپریالیسم در مناطق حساس و استراتژیک جهان، از جمله خلیج فارس، آسیای میانه، شرق دور، و اروپای مرکزی و استفاده از سیاست های اقتصادی به مثابه ابزار فشار در تغییر سیاست دولت ها را از ویژگی های اساسی این حرکت می توان ارزیابی کرد. تصویب قانون هلمس - برتون (که به آمریکا اجازه میداد تا کشورهایی را که با کوبا رابطه دارند مجازات اقتصادی کند)، و قانون داماتو (در مورد لیبی و ایران) که چیزی جز دخالت آشکارا در امور داخلی سایر کشورها نیست از نمونه های روشن اعمال چنین سیاست ها است. علی رغم تمایل امپریالیسم آمریکا به اعمال چنین سیاست هایی که چیزی جز دیپلماسی «کشتی های توپ دار» نیست، موج روز افزونی از کشورهای و حتی شرکت های سرمایه داری که این قوانین را در تضاد آشکار با منافع خود می بینند به مقابله و مخالفت با این اعمال فشارها پرداختند. مخالفت اجلاس سازمان کشورهای قاره آمریکا با قانون هلمس - برتون با اکثریت خرد کننده ۲۳ رأی مخالف در مقابل تنها یک رأی موافق (از سوی آمریکا) نشان داد که اعمال «نظم نوین جهانی» به شیوه آمریکا آنچنان که در ابتداء تصور می شد قابل اجراء و دسترس نیست. جناب اینکه این سیاست ها موج وسیعی از همبستگی جهانی را با مبارزه قهرمانانه مردم کشورهای کوچک از جمله کوبا در مقابل ابرقدرت آمریکا نیز برانگیخته است به طوری که مجمع عمومی سازمان ملل ادامه تحریم اقتصادی کوبا توسط آمریکا را با ۱۳۷ رأی موافق در مقابل ۳ رأی مخالف (اسرائیل، ازبکستان و آمریکا) با قاطعیت تمام محکوم کرد.

ضد انسانی طالبان ندارد تنها شدت اعمال آن با افغانستان متفاوت است.

رفقای گرامی

آنچه ما در بالا به اختصار به آن اشاره کردیم تنها شمایی کلی از روند حوادث جهانی و مهمترین برآیندهای آن است. ما کمونیست ها همواره با خوشبینی تاریخی به آینده نگریسته ایم. ما در عین حال می دانیم که مبارزه امروز ما با توجه به مجموعه حوادثی که در سال های اخیر رخ داده است، با بغرنجی ها و دشواری های زیادی روبرو است. مارکسیسم با بررسی قوانین تکامل تاریخ، گرایش رشد آتی جامعه بشری را روشن کرده است. ما نه تنها معتقد به پایان تاریخ در آستانه هزاره سوم نیستیم بلکه اعتقاد داریم که پیکار طبقاتی اکثریت جامعه بشری برای دموکراسی سیاسی - اقتصادی، علیه ستم، نابرابری، استثمار و استعمار و سیطره نژادی و جنسی همچنان ادامه خواهد یافت. جهان ما در آستانه هزاره سوم در عین حال دستخوش تحولات شگرفی در زمینه های گوناگون علوم است. انقلاب عظیم علمی - انفورماتیک مرزهای نوینی را بر روی بشریت گشوده است. انقلاب در روند ارتباطات، اتوماسیون فیزیکی و فکری (سیبرنتیک و بیونیک)، در جهت کنترل و اراده آگاهانه باخته های وراثتی (تا حد باز آفرینش موجودات از طریق کنترل ساخته ها) و ادامه حرکت به سمت تسخیر فضای کیهانی و نجات محیط زیست از فاجعه ای که تهدیدش می کند از جمله تحولات عظیمی می باشند که نقش و اثر خود را در سرنوشت آتی بشریت برجای خواهد گذاشت. محتوای آینده جامعه بشری از درهم آمیختگی دیالکتیکی تحولات اجتماعی، اقتصادی از طرفی و علمی - فنی از طرف دیگر تعیین خواهد گردید. ما با همین اسلوب و متدلوژی علمی مارکسیستی است که تحولات و رویدادهای میهن مان را نیز بررسی و ارزیابی می کنیم.

● ب: ایران در آستانه هزاره سوم

رفقای نماینده!

بدیهی است برای آنکه بتوان ارزیابی دقیق و روشنی از روند رویدادها ارائه داد و بر آن اساس برنامه مبارزاتی روز حزب را تنظیم نمود، نخست ضروری است که عمده ترین مشخصه های اقتصادی - اجتماعی و سیاسی کشور را ترسیم کرد. حزب ما در اسناد سومین کنگره خود، ایران را به درستی کشوری در بحران همه جانبه اقتصادی - اجتماعی ارزیابی کرد. رفسنجانی، رئیس جمهور وقت رژیم «ولایت فقیه» در تیرماه ۱۳۷۰، نخست در نماز جمعه و سپس در یک مصاحبه مطبوعاتی، اعترافات جالبی در مورد عمق و ابعاد فاجعه اقتصادی - اجتماعی میهن ما کرد و به آمار و ارقامی اشاره نمود که رژیم سال ها با دروغ های گویلیزی در مورد «نمونه برجسته اقتصاد اسلامی» از چشم مردم ما دور نگاه داشته بود. رفسنجانی در این سخنان اعتراف کرد که: کشور فاقد تأسیسات زیر بنایی است، امکان افزایش تولید به راحتی میسر نیست زیرا تولیدات داخلی به مواد اولیه خارجی نیازمند هستند، کشاورزی روند افول را پیموده است و توزیع محصولات کشاورزی به علت کمبود وسایل حمل و نقل مقدور نیست، ۵۰۰ شهر راکد و ده سال عقب مانده اند، کارخانه ها فرسوده شده اند، نزدیک به ۵۰ درصد جامعه ما محرومند، تعهدات و بدهی های خارجی به ۱۲ میلیارد دلار می رسد، کسری بودجه سیالیانه به رقم وحشتناکی رسیده است و ۵۰۰ میلیارد تومان طرح نیمه ساخته در دست دولت جمهوری اسلامی ایران است.

در زمینه بحران سیاسی - اجتماعی و معضلات اساسی رونیایی که جامعه ما با آن روبرو است نیز کنگره سوم حزب به درستی به این ارزیابی رسید که: «در جمهوری اسلامی ایران، رونیایی سیاسی با مضمون دیکتاتوری مذهبی حکمفرماست، اصل «ولایت فقیه» با پی آمدهای مخرب آن محتوای این رونیایی را تشکیل می دهد. تئوری روحانیون حاکم مدعی است که محور «نظام ولایت فقیه» خداست و در حال حاضر نماینده خدا در روی زمین آقای خامنه ای است. این معنای صریحی دارد: باید تابع نماینده خدا شد و به او امر او گردن نهاد، یک فرد، به عنوان «ولی فقیه» می تواند قانون اساسی را که میلیون ها انسان به آن رأی داده اند، نقض کند، و مجلس را که قاعدتاً باید منتخب مردم باشد منحل سازد. به یک کلام «ملت مطیع ولی فقیه» است.»

همان طوری که می دانید حزب توده ایران با پژوهش رویدادهای جامعه ما به این نتیجه علمی و منطقی رسید که حاکمیت اصل «ولایت فقیه» در میهن ما تبلور روشن استبداد مطلقه و سد راه هرگونه تحول بنیادین، دموکراتیک و پایدار به سمت استقرار آزادی و عدالت اجتماعی است. و از این رو مبارزه برای طرد رژیم «ولایت فقیه» مهمترین وظیفه نیروهای آزادی خواه و دموکراتیک در شرایط کنونی است. کنگره سوم حزب همچنین به این نتیجه رسید که جامعه حاضر به هم «ولایت فقیه» و استبداد مطلقه روحانیون حاکم نیست و دیر یا زود علیه آن قیام خواهد کرد. شش سال گذشته بوته آزمایش مهمی بود که ما می توانیم با ارزیابی رویدادهای این سال ها صحت و دقت ارزیابی های حزب را در عرصه های مختلف محک بزیم. اجازه دهید تا با گسترده گری بیشتری به مسائلی که در بالا اشاره کردیم بپردازیم.

در عرصه اجتماعی - اقتصادی: از ادعاهای رژیم تا واقعیات جامعه

در مراسمی که ۳۱ تیرماه سال جاری با حضور مقام های کشوری و لشکری در

رویدادهای بسیار مهمی است که اعتراض بخش وسیعی از نیروها و دولت های منطقه را سبب شده است. اهداف چنین پیمان نظامی روشن است: دخالت در امور خلق های منطقه و تأمین منافع کوتاه و دراز مدت امپریالیسم. تحولات در نواحی مرزی ایران، عراق و ترکیه؛ برخوردهای خونین میان نیروهای گرد با دخالت مستقیم و غیر مستقیم کشورهای ارتجاعی و ادامه تحریکات علیه جزایر سه گانه ایرانی ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک از جمله مسایل دیگر منطقه است که می بایست مورد توجه ما قرار گیرد. رفا! جنگ و خونریزی در مناطق آزاد شده شمال عراق میان نیروهای گرد در این منطقه و همچنین دخالت مستقیم نیروهای سرکوبگر عراق، ترکیه و ایران در این زدوخوردهای خونین، تجربه دردناکی بود که تمام موجودیت نواحی خودمختار گردنشین در شمال عراق را با خطر جدی روبرو کرد. ناپیگیری نیروهای ملی گرد در این نواحی و همکاری تاکتیکی آن ها با رژیم های ارتجاعی محلی در دهه های گذشته بارها در منطقه فاجعه آفریده است و این تجربه نیز از این قاعده مستثنی نیست. حمایت رژیم عراق از حزب دموکرات کردستان عراق که زمانی روابط ویژه با دولت ایران داشت و در مقابل همکاری نزدیک جبهه میهنی با رژیم جمهوری اسلامی که زمانی روابط ویژه با دولت عراق داشت در عین نشان دادن ناپیگیری این نیروها نشانگر بغرنجی ها و دشواری هایی است که منطقه ما برای استقرار دموکراسی و حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش با آن دست به گریبان است. آنچه مسلم است این حقیقت است که تجربه عینی سال های اخیر به دفعات نشان داده است که نمی توان از رژیم های ارتجاعی و سرکوبگر منطقه که حقوق و آزادی های دموکراتیک و حقوق شهروندان خود را به شدیدترین و وحشیانه ترین شکل ممکن نقض می کنند انتظار داشت که حقوق خود مختاری خلق گرد را به رسمیت بشناسند و یا برای آن احترامی قائل باشند.

تحولات سریع در آسیای میانه و مرکزی که پس از فروپاشی اتحاد شوروی و پیدایش جمهوری های مستقل نقشه ژئوپولیتیک منطقه را به کلی دگرگون کرد از مسایل مهمی است که توجه نیروهای مترقی منطقه را به خود مشغول کرده است. وجود منابع عظیم طبیعی مانند گاز و نفت و یورش بی سابقه انحصارهای سرمایه داری برای چپاول این منابع به حق نگرانی های جدی را در منطقه پدید آورده است. به موازات این تهاجم انحصارهای سرمایه داری و بسته شدن قراردادهای اسارت بار و ضد منافع ملی ملل این نواحی جنگ های محلی، بی ثباتی و روی کار آمدن حکومت های خودکامه، آسیای میانه و مرکزی را به مرکز جدیدی از تشنج و درگیری بین المللی بدل کرده است که اثرات آن در تمامی کشورهای منطقه از جمله میهن ما احساس می شود. برای انحصارهای سرمایه داری که نفوذ روز افزونی در منطقه پیدا کرده اند هدف کنترل سیاست های اقتصادی - اجتماعی دول منطقه در راستای تحقق منافع استعماری به هر قیمت و به هر شکلی است. از تحریک و به راه انداختن جنگ داخلی در چین که امکان عبور لوله نفتی حوضه های نفتی دریای خزر از آن وجود داشت، تا استفاده مؤثر از جنگ میان ارمنستان و آذربایجان و ایجاد درگیری نظامی داخلی و تشنج در تاجیکستان، ازبکستان، قزاقستان، قرقیزستان و افغانستان از جمله حوادثی هستند که در تمامی آنها می توان دست های نامرئی انحصارها و کشورهای امپریالیستی را مشاهده کرد. همان طوری که مطلع هستید بر اساس آخرین برآوردهای کارشناسان نفتی تنها ذخایر نفتی حوضه نفتی دریای خزر حدود ۲۵۰ میلیارد بشکه تخمین زده می شود و همچنین پیش بینی می شود میلیاردها تن گاز و نفت استخراج نشده در سایر کشورهای منطقه از ترکمنستان تا ازبکستان وجود دارد که این منطقه را به یکی از مهمترین مراکز نفتی جهان بدل می کند. بر اساس آخرین برآوردهای کارشناسان نفتی سود حاصله از قرار دادهای امضاء شده برای انحصاری های نفتی و شرکت های وابسته به آنها تا سال ۲۰۱۰ سر به ده ها میلیارد دلار می زند. حزب ما در شش سال گذشته به دفعات پیرامون حوادث این مناطق اظهار نظر کرده است و همگام با سایر نیروهای مترقی منطقه خواهان قطع دخالت های خارجی در کشورهای منطقه است. ما همچنین اعتقاد داریم که یک دولت ملی و مترقی در کشور ما با توجه به اهمیت استراتژیک ایران به عنوان یک بزرگ راه ارتباطی می تواند نقش مهم و موثری را در تحولات منطقه ایفاء کند. سیاست هایی که تاکنون از سوی رژیم جمهوری اسلامی دنبال گردیده است و می شود، نه تنها منافع دراز مدت میهن ما را در نظر ندارد بلکه بر کوفته بینی سیاسی، مداخله جویی و سیاست صدور «انقلاب اسلامی» به سایر کشورهای منطقه استوار است. سرنوشت «انقلاب اسلامی» صادراتی به افغانستان از سوی کشورهای ارتجاعی منطقه از جمله ایران، پاکستان و عربستان سعودی و کشتار بی سابقه ای که در این کشور امروز انجام می گیرد، تبلور و حاصل بی چون و چرای پیاده شدن عقاید قرون وسطایی و ارتجاعی ای است که به اشکال متفاوتی در میهن ما نیز اعمال می گردد. منع زنان از کار و شرکت در امور اجتماعی، سرکوب خشن و وحشیانه آزادی ها و حقوق دموکراتیک که قتل فجیع نجیب الله رئیس جمهور سابق این کشور تنها یک نمونه تکان دهنده آن بود در کنار اعمال سیاست های فرهنگ ستیزانه نه تنها سیاست های ناآشنایی برای مردم میهن ما نیستند بلکه در ابعاد متفاوتی در کشور ما تجربه شده اند. سیاست «یا روسی یا توسی»، پاکسازی وسیع زنان از ادارات دولتی و نیمه دولتی و یورش وسیع چمناق داران ارتجاع به دانشگاه ها زیر لوای «انقلاب فرهنگی» و یا «اسلامی کردن دانشگاه ها» ماهیتاً تفاوت چندانی با عملکردهای

تجلیل از خدمات ۸ ساله «سردار سازندگی» برگزار شد، رفسنجان، در جمع بندی کارنامه دولت خود از جمله مدعی گردید که توانسته است شرایط اقتصادی - اجتماعی ایران را دگرگون کند. کسری بودجه ۵۱ درصدی در سال ۱۳۶۷ را به صفر برساند، مشکل نیروی انسانی را حل کند، تورم را پایین بیاورد، بیکاری را کاهش دهد و در راه فقر زدایی و تحقق عدالت اجتماعی گام های مهمی را بردارد و ایران را از یک کشور وارد کننده به یک کشور صادر کننده تبدیل نماید. کسانی که کمترین آشنایی با شرایط اقتصادی - اجتماعی ایران داشته باشند، می دانند که این سخنان دروغ های بزرگی بیش نیستند که هیچ همخوانی با واقعیت ندارند. دولت رفسنجان از سال ۱۳۷۱، با قبول برنامه های دیکته شده از سوی صندوق بین المللی پول و بانک جهانی در راه «تعدیل اقتصادی» گام برداشت و جامعه را به سمت بحران همه جانبه اقتصادی و تشدید فقر و محرومیت سوق داد. سیاست تعدیل که از جمله جنبه های مهم آن برداشتن «محدودیت ها» و «دخالت های» دولت در امور اقتصادی و یا به قول حضرات «سپردن کار مردم به دست مردم» بود، نه تنها ایران را به سمت تولید و ایجاد یک زیر ساختار مطمئن اقتصادی نبرد بلکه ایران را بیش از پیش به یک جامعه مصرفی بدل کرد. عمده شدن دلالتی و تجارت در مقابل تولید، کاهش چشمگیر تولید داخلی و از بین رفتن صدها واحد تولیدی کوچک و متوسط که توان رقابت «آزاد» با کالاهای مصرفی وارداتی را نداشتند، رشد بیکاری، رشد تهددها و بدهی های خارجی ایران به بیش از ۳۰ میلیارد دلار، رشد تورم تا حد ۵۰ درصد (بر اساس آمار رسمی) و تشدید روز افزون فشارهای کمر شکن اقتصادی بر توده های محروم در مقابل فربه تر شدن گروه اندکی از کلان سرمایه داران وابسته به سران رژیم، ویژگی های اساسی و از جمله «دست آوردهایی است» که در دوران هشت ساله حکومت رفسنجان تحقق یافته است. در همان زمانی که رفسنجان مدعیات خود را در مورد رشد معجزه آسای اقتصادی جمهوری اسلامی طرح می کرد، معاون وزیر کار دولت او اعتراف می کرد که با توجه به «تورم»، درآمد واقعی کارگران نسبت به سال ۱۳۵۸ نزدیک به ۵۸ درصد کاهش یافته است...» و روزنامه های مجاز کشور در نفی ادعای رفسنجان مبنی بر تبدیل کشور از یک کشور وارد کننده به تولید کننده اطلاع دادند که: «جمهوری اسلامی ایران در سال جاری با وارد کردن ۶/۲ میلیون تن گندم، در سال گذشته بزرگترین وارد کننده گندم در جهان بوده است. مقامات گمرک کشور نیز در اعلام عملکرد خود عنوان کردند که میزان واردات کشور در دو ماهه سال جاری نسبت به سال قبل ۶۷ درصد افزایش یافته و به ۴/۸ میلیون تن رسیده است که از این مقدار ۲/۹ میلیون تن آن مربوط به گندم، شکر، جو، گوشت، روغن نباتی و کود شیمیایی است...» (روزنامه همشهری ۲۸ تیرماه ۱۳۷۶). همچنین بر اساس آمار موجود و ارائه شده از سوی بانک مرکزی و سازمان برنامه و بودجه کشور، صادرات غیر نفتی ایران در بهترین حالت در سال گذشته به زحمت از مرز یک میلیارد دلار تجاوز می کند و ایران هنوز کشوری است که درآمد ارزی آن عمدتاً به فروش نفت و گاز وابسته است.

خاتمی رئیس جمهور جدید نیز در ارزیابی که در انتهای آبان ماه سال جاری از شرایط اقتصادی کشور ارائه داد به روشنی پرده از دروغ های «سردار سازندگی» برداشت و در مورد ابعاد و عمق بحران اقتصادی - اجتماعی که رژیم با آن روبرو است از جمله گفت: «دولت که تقریباً در نیمه سال مسؤلیت گرفت اولاً با عدم تحقق درآمدها روبرو است و ثانیاً با ۸۵۱ میلیارد تومان کسری بودجه مواجه است... مشکلات فعلی ریشه در گذشته دارد... مهمترین کاری که باید انجام دهیم اصلاح ساختار اقتصادی جامعه در تولید، مصرف و توزیع است...» (روزنامه سلام - ۲۸ آبان ماه ۱۳۷۶).

رفقا!

حزب ما بارها به تفصیل پیرامون شرایط حاد و بحرانی اقتصادی - اجتماعی کشور و درباره گام های اساسی و بنیادینی که برای خروج از بحران ضروری است اظهار نظر کرده است. ایران، کشوری دارای منابع عظیم طبیعی است که در صورت سیاست گذاری صحیح و علمی می توان آن را از یک کشور جهان سوم و در حال توسعه به یک قدرت اقتصادی توانمند در منطقه تبدیل کرد و زمینه های رشد موزون و پایدار اقتصادی را پایه گذاری نمود. جمهوری اسلامی ایران در هیجده سال گذشته حدوداً ۳۰۰ میلیارد دلار ارز از محل فروش نفت خام و دیگر کالاهای صادراتی درآمد داشته است، سرمایه عظیمی که می توانست در راه بنا کردن زیر ساختار اقتصادی و تلاش در راه اعتلای صنعتی ایران به کار گرفته شود. علی رغم ادعاهای سران رژیم و آمارهای متناقضی که ارائه می شود، بخش عمده ای از کارشناسان اقتصادی، اقتصاد ایران را همچنان بیمار، تک کالایی و در بحران همه جانبه ارزیابی می کنند. توجه به این موضوع از آن لحاظ اهمیت دارد که روشن می کند که اقتصاد ایران، عمیقاً به بازارهای جهانی نفت و به نوسانات دلار در بازار وابسته است. کسری بودجه های مرتب و پی در پی دولت در سال های اخیر عمدتاً به دلیل پیش بینی های نادرست از حصول درآمدهای نفتی بوده است که تحقق نیافته و هر سال بر بدهی دولت به سیستم بانکی افزوده است.

حتی خود صنعت نفت ایران نیز از لحاظ ماشین آلات کاملاً به صنایع کشورهای رشد یافته وابسته است و آنچه در جهان صنایع کلیدی تولیدی نامیده می شود، هیچوقت در ایران وجود نداشته است و امروز هم ماشین آلات، لوازم یدکی، مواد

اولیه و قطعات مورد نیاز کارگاه های مونتاژ از خارج وارد می شود. اغراق نیست اگر بگوییم ما در چارچوب تعریف کلاسیک از تولید در ایران تولید صنعتی نداریم. وقتی در کشوری تولید وجود ندارد و یا در سطح بسیار نازکی است و دولت قادر به ایجاد توازن میان بخش های درآمد و هزینه بوده نیست طبعاً باید برای تأمین مخارج روزانه اسکناس بدون پشتوانه تولیدی چاپ کرد و از همین رو است که عمده ترین «تولید» کشور در سال های اخیر نه کالاهای صنعتی و یا مصرفی، بلکه نقدینگی، یعنی پول در گردش بوده است. به اعتراف دکتر نوربخش، رئیس بانک مرکزی، نقدینگی در سال ۱۳۷۵ به سطح ۹۲۰۰ میلیارد تومان افزایش یافته بود که در تاریخ ایران بی سابقه است. خاتمی رئیس جمهور جدید نیز در جریان ارائه بودجه سال ۱۳۷۷ در آذرماه سال جاری تأکید کرد که حجم نقدینگی به بیش از ۱۱۰۰۰ میلیارد تومان افزایش یافته است که نقش مخربی در اقتصاد کشور دارد. دری نجف آبادی رئیس سابق کمیسیون اقتصادی مجلس و وزیر اطلاعات کنونی نیز در اعترافات جالبی پیرامون بودجه سال ۱۳۷۶، اشاره می کند که: «در سال گذشته رشد نقدینگی ۳۷/۵ درصد بوده است که این به تورم ۴۹/۶ درصدی منجر شده است که این نرخ تورم در ۵۰ سال گذشته بی سابقه بوده است...» در کنار این رشد بی سابقه نقدینگی که عمدتاً در انحصار بخش بسیار کوچکی از جامعه قرار دارد وضعیت زیستی مردم عادی روز به روز بدتر و دشوار تر گردیده است و درآمد سرانه کشور (به نرخ ثابت ۱۳۶۱)، از ۲۱۳۰۰ تومان در سال ۱۳۶۱ به ۲۰۴۰۰ تومان در سال ۱۳۷۳ تنزل یافته است.

ما بدان جهت بر ایجاد زیر ساختارهای تولیدی کشور تکیه می کنیم که با توجه به مجموعه عوامل از جمله رشد شتابان جمعیت و تحلیل منابع طبیعی، در صورت ادامه سیاست های کنونی بحران اقتصادی - اجتماعی حاضر ابعاد بسیار گسترده تر و فاجعه بار تری را به خود خواهد گرفت. در نبود یک سیاست مشخص برای رشد صنایع و تولید و در نتیجه کند تر شدن میزان اشتغال در مقایسه با رشد جمعیت و افزایش سریع بیکاری کشور را به سمت تشدید فقر، محرومیت و ناهنجاری های اجتماعی سوق می دهد و عواقب آن خصوصاً برای نسل جوان فاجعه بار است. بر اساس آماري که سال گذشته منتشر شد واحد های تولیدی کشور به دلیل افت شدید تولید با مازاد نیروی کار ۵۰ درصدی روبرو هستند که اکثراً به باز خرید اجباری و یا بیکار کردن نیروی کار منجر می شود، در کنار توجه به این معضل، کارشناسان اقتصادی معتقدند که حدود ۳ میلیون بیکار نیز در کشور وجود دارد که با توجه به فرصت های شغلی ایجاد شده و میزان نیروی جدیدی که سالیانه به بازار کار وارد می شود، امکان واقعی کار یابی برای این بیکاران در کوتاه مدت به هیچ وجه عینی و واقعی نیست. به این آمار باید صدها هزار انسانی را که به دست فروشی، کارهای نیمه وقت و موقتی مشغول هستند افزود تا ابعاد بحران کنونی را درک کرد. بر اساس گزارش ویژه ای که روزنامه «سلام» در مورد بیکاری در ۲۶ شهریور ماه ۱۳۷۶ انتشار داد، کرمانشاه، که بزرگترین استان غرب کشور است علی رغم داشتن پالایشگاه نفت بالاترین آمار بیکاری را به خود اختصاص داده است. بر اساس این گزارش: «آمارهای موجود حاکی از آن است که در مقابل ۱۴۵۸ فرصت شغلی اعلام شده در استان کرمانشاه در سال گذشته ۱۳۵۵۲ متقاضی کار وجود داشته و تنها ۵۳۰ نفر از این افراد به کار گمارده شده اند...».

بحران اقتصادی - اجتماعی همچنین تأثیرات مهمی را بر ساختار اجتماعی میهن ما برجای گذاشته است. به دلیل افت چشمگیر نقش بخش کشاورزی در اقتصاد و رکود طولانی مدت آن، روند مهاجرت وسیع از روستاها به شهرها، چهره دموگرافیک ایران را به کلی تغییر داده است و بر اساس آخرین برآوردها جمعیت شهری از ۵۴/۳ درصد در سال ۱۳۶۵ به ۶۱/۲ درصد در سال ۱۳۷۵ افزایش یافته است. بحران عظیم در بازار کار کشور و بیکاری مزمن با رشد شتابان سبب شده است تا مهاجرت از روستاها به شهرهای کوچک و یورش جمعیت به مراکز استان ها و خصوصاً تهران ابعاد بی سابقه ای به خود بگیرد و با خود مشکلات جدیدی از فقر، محرومیت، بی خانمانی و حاشیه نشینی را به همراه آورد. بر اساس آمارهای منتشره از سوی سازمان برنامه و بودجه جمعیت تهران از ۸ میلیون و ۷۰۹ هزار نفر در سال ۱۳۶۵ به بیش از ۱۱ میلیون و ۱۷۶ هزار نفر در سال ۱۳۷۵ افزایش یافته است که از این تعداد بیش از ۶/۳ درصد به عنوان بیکار ثبت رسمی شده اند. بر اساس همین آمار رشد بیکاری در سال حداقل به میزان ۱/۷ درصد می باشد و بر اساس آخرین نظر سنجی ها ۵۰ درصد از جوانان مشکل اشتغال را به عنوان اصلی ترین مشکل خود بیان می کنند.

رفقا!

مسأله برخورد با معضلات عظیم اقتصادی - اجتماعی و حرکت به سمت عدالت اجتماعی از جمله مسایل مهمی بود که در ابعاد گسترده ای در جریان انتخابات ریاست جمهوری طرح گردید. با توجه به قول هایی که در جریان انتخابات از سوی سید محمد خاتمی در مورد حرکت به سمت عدالت اجتماعی عنوان گردید، انتظارات زیادی در میان توده های مردم برای بهبود شرایط طاقت فرسای کنونی ایجاد شد که تاکنون بی پاسخ مانده است. ما در ماه های گذشته و خصوصاً در بررسی لایحه بودجه ارائه شده از سوی دولت جدید عنوان کردیم که نمی توان با ادامه سیاست های فاجعه بار «تعدیل اقتصادی» هیچ گام موثری در راه مبارزه با فقر و تحقق عدالت اجتماعی برداشت. عدالت اجتماعی تنها با توزیع عادلانه ثروت در جامعه امکان پذیر است و هیچ یک از برنامه های اتخاذ شده از سوی دولت جدید نشانی از حرکت به این سمت را با خود به

می باشد. حزب ما شعار طرد رژیم «ولایت فقیه» را سرلوحه برنامه مبارزاتی خود قرار داد و کنگره سوم حزب در این باره به این نتیجه روشن رسید که: «طرد معنایش روشن است. اگر اصلی از بین برود، طبیعاً تمام آثار آن نیز باید زدوده شود. طرد رژیم «ولایت فقیه»، یعنی جدا کردن دین از حکومت. این نیز فقط از طریق قانون اساسی زیر نظر یک دولت ائتلافی با حضور نمایندگان همه احزاب و سازمان های سیاسی مترقی و دموکراتیک امکان پذیر است. رویدادهای ایران در این سو پیشروی می کنند. البته اشتباه نابخشودنی خواهد بود، اگر تصور شود چنین روندی به خودی خود و بدون به کار گیری نیروهای سیاسی در جامعه می تواند جریان داشته باشد و یا خود رژیم بدون مبارزه منسجم و پیگیر حاضر به عقب نشینی داوطلبانه خواهد شد...».

بحث محوری نیروهای سیاسی کشور در سال های اخیر بر سر چگونگی تحول بنیادین در حاکمیت سیاسی بوده است و می باشد. به عبارت دیگر، سؤال اساسی این است که آیا می بایست به دنبال رفم سیاسی حاکمیت کنونی رفت و یا برای تحول بنیادین ساختار روبنای سیاسی مبارزه کرد؟

برای پاسخ روشن دادن به این سؤال می بایست نخست ارزیابی دقیق و همه جانبه ای را از حاکمیت سیاسی مورد نظر ارائه داد، شرایط اجتماعی - اقتصادی کشور را مطالعه کرد و خواست های جنبش توده ای در مقطع کنونی را شناخت و بعداً نتیجه گیری نمود که آیا با توجه به خصالت و ویژگی های جامعه و حاکمیت کدام راه درست، منطقی و علمی است.

کمیته مرکزی حزب در چهارمین پلنوم خود (بهمن ۱۳۷۳)، ارزیابی دقیقی از ترکیب طبقاتی حاکمیت جمهوری اسلامی و نیروهای شرکت کننده در آن ارائه داد. این ارزیابی حاکمیت جمهوری اسلامی از لحاظ طبقاتی را در چارچوب دو نیروی عمده نمایندگان سرمایه داری بزرگ تجاری و سرمایه داری بورکراتیک نوین ایران تقسیم بندی کرد. طرفداران انجمن حجتیه که این روزها به جناح "رسالت" معروف شده اند، به مثابه نمایندگان مستقیم سرمایه داری تجاری در کنار تکنوکرات های تازه به دوران رسیده، نمایران کل، وزرا، و بخش قابل ملاحظه ای از روحانیت که در پست های کلیدی تصمیم گیری دولتی قرار دارند، ترکیب اساسی حاکمیت جمهوری اسلامی را تشکیل می دهند. هر دو بخش از سرمایه داری حاکم بر اوضاع کشور، از نظر خصالت اقتصادی، دارای ماهیت عمیقاً انگلی و دلال و از نظر خصالت روبنایی فاسد و در مجموع بی علاقه به سرنوشت اقتصاد ملی کشور هستند.

در حالیکه هر دو گروه حاکم در عمده ترین مسایل مانند جهت گیری های اقتصادی - اجتماعی کشور دارای نظرات مشابه هستند، می بایست به برخی تفاوت های نظری، خصوصاً در زمینه چگونگی اداره کشور، روابط دولت و نهادها و... میان این دو جناح توجه کرد که توضیح دهنده روند اتخاذ سیاست ها در چند سال اخیر بوده است. سرمایه داری بورکراتیک نوین که بخش "پراگماتیک" حاکمیت کنونی را تشکیل می دهد، در پی مرگ خمینی بر این عقیده بود که برای حفظ «نظام» می بایست یک سری اقدام های «اصلاحی» بسیار سطحی در زمینه کم کردن فشار اختناق، تشویق میلیون ها ایرانی مهاجر به بازگشت به کشور و کم کردن سرکوب و سانسور در حدی که «نظام» را به خطر نیاندازد، انجام داد در حالی که جناح دیگر اعتقاد داشت هرگونه گشایش در اختناق و جو سرکوب می تواند آنچنان توقعانی را در جامعه ایجاد کند که مهار و کنترل آن از دست حاکمیت خارج شود. نظریه «رفرم های سطحی» علی رغم برخی موفقیت های نسبی در ابتدای کار و فریب و امیدوار کردن بخش قابل ملاحظه ای از مردم، روشنفکران و حتی نیروهای اپوزیسیون با سرکوب خونین و وحشیانه خیزش های مردمی در شهرهای مختلف به دستور مجموعه حاکمیت نشان داد که رژیم استبدادی حاکم راهی جز سرکوب و اختناق برای ادامه و حفظ خود نمی شناسد.

سؤالی که در اینجا ضرورت پاسخگویی به آن دارد ارزیابی ما از تحولات درون حاکمیت در ماه های اخیر، قبل و بعد از انتخابات مجلس و انتخابات ریاست جمهوری است.

یکی از مهمترین تحولات اخیر در درون حاکمیت جمهوری اسلامی، را می بایست پایان یافتن ائتلاف هشت ساله گروه «روحانیت مبارزه»، «هیأت های مؤتلفه اسلامی»، و در مجموع گروه «رسالت - حجتیه» با طرفداران رفسنجانی ارزیابی کرد. ائتلافی که پس از مرگ خمینی با روی کار آمدن خامنه ای به عنوان ولی فقیه و رفسنجانی در مقام ریاست جمهوری آغاز شد و سپس با تصاحب مجلس چهارم و بیرون راندن نیروهای «تند رو» از مجلس چهارم به اوج خود رسید، سرانجام با نزدیک شدن پایان دوران ریاست جمهوری رفسنجانی ضرورتش به پایان رسید و دوران جدیدی از برخوردها در درون و بیرون از حاکمیت آغاز شد. ما در همان دورانی که اوج همبستگی، همکاری و یگانگی این ائتلاف بود و ارتجاع با شعار «اطاعت از هاشمی» و «ولایت مطلقه فقیه» برای پاکسازی افراد «مزاحم» به میدان آمده بود، در ارزیابی خود از شرایط و اوضاع کشور نوشتیم: روند لایه بندی و صف بندی نیروها که در درون حاکمیت آغاز شده است نمی تواند امری پایدار باشد. از آنجائیکه این گروه بندی ها در مجموع خود هدفی جز حفظ موقعیت و حفظ حاکمیت جمهوری اسلامی را دنبال نمی کنند و مبارزه شان با یکدیگر بر سر اصول نیست امکان تغییر مواضع و جابجا شدن نیروها و عوض شدن ائتلاف ها در حین این برخوردها امری ممکن و بسیار رایج است. (نامه مردم ۲۷ اسفندماه ۱۳۷۰) و سپس در پی برگزاری چهارمین دوره «انتخابات» مجلس شورای اسلامی ضمن مردود شمردن پایدار بودن ائتلاف رفسنجانی - خامنه ای نتیجه گیری کردیم: .. از پاکسازی گروه بنی صدر تا حذف گروه موسوی و هم اکنون

همراه ندارد. ما همچنین در بررسی لایحه بودجه سال ۱۳۷۷ اشاره کردیم که این لایحه و جهت گیری های عمده مطرح شده در آن قادر به حل معضلات عظیم جامعه ما نیست و درآمدها و هزینه های درج شده در آن به روال سابق بر اساس برآوردهای غیر واقعی و غیر قابل دسترسی تنظیم گردیده است. کاهش چشمگیر قیمت نفت تا حد هر بشکه ۱۵ دلار در حالی که لایحه بودجه رقمی نزدیک به ۱۷/۵ دلار برای هر بشکه را پیش بینی کرده بود، از هم اکنون بودجه سال آینده را با میلیارد ها تومان کسری درآمد روبرو کرده است که دولت تنها از طریق چاپ اسکناسی قادر به حل آن خواهد بود.

به گمان ما نمی توان در کشوری که رژیم استبدادی، و عمیقاً واپسگرا حاکم است و اساس حرکت ها و سیاست های اعمال شده از سوی آن با هدف تأمین منافع گروهی کلان سرمایه داری تجاری و سرمایه داری بورکراتیک تنظیم می گردد، امیدوار بود که سیاست های اقتصادی - اجتماعی دموکراتیک و ملی با هدف برخورد با معضلات کنونی کشور اتخاذ گردد. ما بارها گفته ایم و بازم تکرار می کنیم که حل معضلات عظیم اقتصادی - اجتماعی کشور ما در گروی تحولات بنیادین در حاکمیت سیاسی کشور و روی کار آمدن یک حکومت ملی و دموکراتیک است. تجربیات هشت ساله دوران حکومت رفسنجانی روشن ترین نمونه از صحت این ارزیابی حزب ماست. کم نبودند نیروهایی که با دفاع از «پراگماتیس» رفسنجانی و سیاست «تعديل اقتصادی»، پیش بینی معجزه اقتصادی در ایران را می کردند و شرایط ایران را با «بیرهای اقتصادی آسیا»، آنهم قبل از بحران فراگیر مالی اخیر این کشورها، مقایسه می نمودند، ولی شرایط اسف بار ورشکستگی مالی و اقتصادی دولت رفسنجانی پس از هشت سال نادرست بودن چنین نظراتی را که از سوی کارشناسان اقتصادی رژیم نیز تبلیغ می گردید، نشان داد. برنامه نوین حزب ما به درستی عمده ترین خطوط تحولات پایه ای و دموکراتیکی را که برای برون رفت از بحران کنونی ضرورت است طرح کرده است و نیازی به تکرار آنها در اینجا نیست. به باور حزب توده ایران مدل رشد اجتماعی - اقتصادی، قبل از هر چیز باید منافع همه مردم و سرنوشت کشور را در مرکز توجه خود قرار دهد. حل مشکلات عظیم اقتصادی، مالی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی تنها با شرکت اکثریت مردم و طبقات و لایه های گوناگون جامعه امکان پذیر است.

در عرصه سیاسی - بحران مشروعیت، جنگ قدرت در حاکمیت و مبارزه طبقاتی در جامعه

رفقا!

ایران در آستانه ۱۹-مین سالگرد پیروزی انقلاب بهمن قرار دارد. نوزده سال از حرکت تاریخی اکثریت عظیم توده های محروم میهن ما برای سرنگونی رژیم استبدادی شاهنشاهی و استقرار یک حکومت ملی و دموکراتیک می گذرد. واقعه ای که به درستی جای ویژه در تاریخ معاصر ایران دارد. یکی از مهمترین اهداف انقلاب تعویض ساختار پوسیده، ضد مردمی و استبدادی حاکمیت سیاسی کشور و جانشین کردن آن با ساختاری مبتنی بر اصول دموکراتیک و شرکت فعال توده ها در سرنوشت خویش بود. استقرار جمهوری اسلامی و گنجاندن اصل «ولایت فقیه» به مثابه اساس حرکت جمهوری نوپا، از همان آغاز نگرانی های جدی را نسبت به سرنوشت آزادی، دموکراسی و حاکم شدن مردم بر سرنوشت خویش برانگیخت. حوادث ۱۹ سال گذشته نشان داد که این نگرانی ها بی جا نبود. کنگره سوم حزب ضمن اشاره به این مطلب به این جمع بندی رسید که: «خطا نخواهد بود اگر بگوییم این بارهم تاریخ تکرار می شود، اما در شکلی جدید. آنچه مربوط به ساختار روبنای سیاسی است، انتظار میلیون ها انسان شرکت کننده در انقلاب بهمن ۵۷ به علت خیانت آشکار سردمداران حکومتی به سرنوشت کشور، برآورده نشد... ظهور دیکتاتوری مذهبی قرون وسطایی زیر پوشش «ولایت فقیه سند اساسی برون رفت جامعه از بحران ساختاری است...». حزب ما نخستین سازمان سیاسی کشور بود که مسأله مبارزه با «ولایت فقیه» و طرد آن را به عنوان حلقه اساسی مبارزه در شرایط کنونی کشور بیش از هفت سال پیش مطرح کرد و علی رغم یورش وسیع تبلیغاتی که در آن هنگام از همه جانب به این ارزیابی حزب ما شد، بردستی آن پای فشرد. «غیر واقعی بودن»، «از زیر ضربه خارج کردن جمهوری اسلامی»، «جانشین کردن شعار مبارزه با جمهوری اسلامی با شعار واهی رژیم ولایت فقیه»، «حرکت به سمت سازش و احیای همکاری با رژیم»، «شعار تخیلی»، «نامفهوم»، شعاری ابلهانه، از جمله برخوردهایی بود که با شعار مطروح از سوی حزب ما صورت گرفت. حتی دشمنان قسم خورده حزب که تقاب «توده ای» بر سیمای خود کشیده بودند، این سیاست را یک سیاست «خانمانسوز»، «ضد مارکسیستی»، «افغالی» و... نامیدند که باید علیه آن به شدت مبارزه کرد.

امروز کمتر نیروی سیاسی کشور، حتی نیروهای موجود در درون حاکمیت را می توان یافت که اذعان نداشته باشند که مسأله اصلی و کلیدی حاکمیت سیاسی جمهوری اسلامی، چیزی جز «ولایت فقیه» نیست. سران رژیم نیز در ماه های اخیر به کرات به این موضوع اشاره کرده اند که از نظر آنان، موضوع اساسی نبرد سیاسی که در جامعه در حال شکل گیری است بر سر ادامه و یا پایان رژیم «ولایت فقیه»

حذف باقی مانده گروه «خط امام» هیچیک از این پاکسازیها منجر به خاتمه یافتن برخوردها در درون حاکمیت نگردیده است. روند امروز نیز از این قاعده مستثنی نیست. آقای رفسنجانی امروز خواهد توانست گروه کروی، محتشمی، خوئینیها را از مجلس و مقامات دولتی حذف کند ولی در آینده ای نه چندان دور میبایست برنامه حذف ناطق نوری، خامنه ایها و دیگران را طرح ریزی کند... و یا بالعکس (نگاه کنید به نامه مردم ۳۰ تیر ماه ۱۳۷۱). روند تحولات کشور صحت دقیق ارزیابیهای حزب توده ایران را نشان داد. این دوران ماه عسل میان طرفداران رفسنجانی و گروه «رسالت» تا هنگام برگزاری پنجمین دوره «انتخابات» مجلس دوام آورد و با روشن شدن برنامه گروه «رسالت» برای حذف جناح رفسنجانی روند برخوردها در درون حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی وارد مرحله جدیدی شد.

به راه افتادن گروه «کارگزاران سازندگی»، به سرکردگی شماری از وزاره و صاحب منصبان دولت رفسنجانی و همچنین تشدید فعالیت گروههایی مانند مجاهدین انقلاب اسلامی، ائتلاف «خط امام» و... در آستانه پنجمین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی از ویژگیهای این دور از برخوردهای درون و پیرامون رژیم بود. در اینجا توجه به یک نکته ضرور است و آن اینکه انشعاب در ائتلاف حاکم در مجموع حاکمیت را تضعیف و راه را برای برخوردهای بیشتر گشود. رفسنجانی در همان موقع اشاره کرد که خواست او تنها گنجانیدن چند تن از نمایندگان کارگزاران در لیست مشترک انتخاباتی با گروه «رسالت» بود و تنها در پی مخالفت این گروه با خواست رفسنجانی و شرکاء، گروه «کارگزاران سازندگی» تشکیل گردید. اهمیت این موضوع بدان جهت است که روشن می کند که انشعاب در ائتلاف حاکمیت نه به دلیل «آزادی خواه» شدن و یا «لیبرال» بودن گروهی بلکه اساساً به دلیل زیاده خواهی و انحصار طلبی گروه «رسالت» صورت گرفت و به اعتراف صریح رفسنجانی در واقع به آنان تحمیل شد. رفسنجانی و شرکاء که خود را در مقابل حریف نیرومندی می دیدند برای تغییر توازن نیرو به نفع خود به دنبال جناح سومی رفتند که خود سالها قبل آنها را از حاکمیت پاکسازی کرده بودند. ورود مجدد گروه «مجمع روحانیون مبارز» به عرصه سیاسی «پس از پنج سال سکوت» به قول آقای کروی به دلیل «تحولات مهمی» بود که در درون حاکمیت رخ داد. کارزار داغ تبلیغاتی، افشاکاری جناحها علیه یکدیگر و بسیج نیرو در جامعه برای جلوگیری از تصاحب انحصاری قدرت به دست گروه «رسالت» ابعاد برخوردها در درون حاکمیت را به سطح جامعه گسترش داد و در مجموع شرایط نوینی در جامعه پدید آورد.

جنبش اوج گیرنده توده ها حلقه اساسی در نبرد علیه استبداد

در کنار درگیری در «بالا»ی حاکمیت که بی شک اثرات مهم و معینی در درون جامعه داشت، تحولات مهم اجتماعی اقتصادی نیز در «پایین» در حال شکل گیری بود که میبایست مورد ارزیابی قرار گیرد. منظور ما از این تحولات تعمیق گسترده و فراگیر نارضایی عمومی از مجموعه سیاستهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی حاکمیت است. ما در بخش نخست گزارش کمیته مرکزی در مورد شرایط اجتماعی - اقتصادی کشور اشاره کردیم که به دلیل اتخاذ مجموعه ای از سیاستهای ضد ملی و ضد مردمی که مهمترین آن سیاست «تعدیل اقتصادی» بود کشور در آستانه یک انفجار عظیم اجتماعی قرار گرفت.

رفقا!

نگاهی به تحولات شش سال گذشته نشان می دهد که نارضایی توده های وسیع جامعه که در زیر فشارهای طاقت فرسای اقتصادی - اجتماعی در حال خرد شدن هستند از حالت اعتراضهای پراکنده و خود جوش به سمت شکل گیری در یک جنبش وسیع اجتماعی با خواستهای روشن حرکت می کند. در شش سال گذشته کشور ما شاهد ده ها اعتراض وسیع توده ای، کارگری و دانشجویی بوده است که حاکمیت استبدادی با اتکاء به نیروی انتظامی این اعتراضها را به وحشیانه ترین شکل ممکن سرکوب کرده است. از قیام مردم قزوین و تصرف شهر توسط توده های جان به لب رسیده تا اعتراض ده ها هزار نفری مردم زحمت کش و محروم «اسلام شهر» که با کمک نیروهای انتظامی از زمین و هوا به خاک و خون کشیده شد، تا اعتصاب های موفق کارگری در بنز خاور، ماشین سازی اراک، تراکتور سازی تبریز و اعتصاب شکوهمند و پیروز مند کارگران نفت در اسفندماه سال گذشته، همگی نشانگر روند تدریجی ولی قطعی شکل گیری یک جنبش سراسری توده ای در مقابل رژیم استبدادی حاکم بر میهن ماست. اتفاقی نیست که رژیم هراسناک از عواقب رشد چنین جنبشی در سالهای آخر دولت رفسنجانی زیر فشار توده ها ناچار به بازبینی سیاست «تعدیل اقتصادی» گردید. در کنار این عقب نشینی از پدیده های دیگر قابل توجه تشدید گام به گام سیاستهای سرکوبگرانه و ارباب از سوی حاکمیت است که با اوج گیری نارضایی عمومی به فرمان «رهبر» و در اشکال گوناگون «مبارزه با تهاجم فرهنگی»، «اسلامی کردن دانشگاه ها» و... آغاز شد. به خیابان آمدن گروه های مزدور و چماق دار «حزب الله» و «انصار حزب الله»، یورش به زنان، یورش به دانشگاهها و مراکز آموزشی کشور و تجاوز به حقوق مردم عادی، یورش به نویسندگان، هنرمندان، و تشدید فشار علیه زندانیان سیاسی... شرایط کشور را به شدت بحرانی ساخت و تمایل و روحیات

اعتراضی مردم به مبارزه و درگیری با رژیم را در ابعاد کم سابقه ای گسترش داد. انتخابات پنجمین دوره مجلس شورای اسلامی نخستین گوشمالی سراسری مردم به رژیم «ولایت فقیه» بود. علی رغم تلاش فراوان رژیم و فضای کاملاً غیر دموکراتیک حاکم بر انتخابات و «نظارت استصوابی» شورای نگهبان، و تقلب های وسیع انتخاباتی از سوی گروه راست سنتی و حتی باطل کردن تعدادی از حوزه های انتخابیه، مردم با رأی مخالف دادن به چهره های سرشناس ارتجاع (از جمله کسانی مانند عسگر اولادی که در تهران شکست خورد و رأی ناچیز ناطق نوری به عنوان نماینده اول تهران) زنگ های خطر برای رژیم را به صدا درآوردند. گروه راست سنتی هراسناک از انتخابات ریاست جمهوری تمامی نیروی سرکوب و ارباب خود را به میدان آورد و با قرق کردن خیابانها توسط مزدوران «انصار حزب الله»، یورش به نویسندگان و سازماندهی مجدد شوهای تلویزیونی... و تشدید فشار برای قبضه انحصاری حاکمیت موج وسیعی از تنفر و انزجار مردمی را برانگیخت. علی رغم تلاش سازمان یافته این گروه که بخش عمده ای از اهرم های حاکمیت رژیم «ولایت فقیه»، از شورای نگهبان، تا قوه قضائیه را در اختیار خود دارد و علی رغم دفاع علنی و نیمه علنی بخش مهمی از روحانیت از جمله «ولی فقیه» از نامزد انتخاباتی گروه راست و تبلیغات کرکننده و مدام صدا و سیمای جمهوری اسلامی برای نامزدی ناطق نوری، توده های میلیونی با دادن رأی مخالف به نماینده رژیم در ابعاد بی سابقه و انتخاب کسی که از سوی بخش عمده ای از رژیم به عنوان «لیبرال» و «خطر جدی» برای «اسلام» معرفی شده بود تمایل آشکار و انکار ناپذیر خود را برای تغییر سیاستهای ضد مردمی گروه راست سنتی اعلام کردند. شکست سهمگین ناطق نوری، به عنوان نامزد رژیم «ولایت فقیه» در انتخابات ریاست جمهوری شکست سیاسی بود که خواهان «ذوب شدن در ولایت» و «هرچه بیشتر اسلامی» کردن حیات جامعه ما بود. در نبود کوچکترین حقوق و آزادی فردی، صنفی و سیاسی و در شرایطی که شورای نگهبان رژیم از میان ۲۳۸ نامزد انتخاباتی تنها ۴ نفر را واجد صلاحیت برای شرکت در انتخابات اعلام کرد، حرکت اعتراضی مردم علیه حاکمیت در شکل انتخاب سید محمد خاتمی به عنوان ریاست جمهوری که خود را مدافع «رفرم» رژیم از درون معرفی کرده بود، خود به آغاز نیرو بخش و بسیج گری در مبارزه مردمی علیه استبداد تبدیل گردید. از ویژگیهای عمده این مرحله مبارزه شرکت وسیع و انبوه توده های محروم کارگران، زحمتکش، زنان و جوانان، یعنی افشاری از جامعه که بیش از همه مورد آزار، اذیت و تجاوز روزانه مزدوران رژیم قرار داشتند، در انتخابات بود.

کمیته مرکزی حزب ما در اعلامیه ای که در ۵ خرداد ماه ۱۳۷۶ در ارزیابی درباره انتخابات ریاست جمهوری منتشر کرد نوشت:

«توده های عظیم خلق علی رغم شرایط غیر دموکراتیک تحمیل شده ضربه قاطعی را به گردانندگان رژیم ولایت فقیه زدند و با رأی خود مخالفت آشکار و صریح خود را با «ولایت فقیه» و سیاستهای ضد مردمی اش به روشنی اعلام کردند. رأی ۲۰ میلیونی مردم را میبایست در واقع به مثابه فریاد مردمی علیه ادامه استبداد و رژیم «ولایت فقیه» ارزیابی کرد.

آنچه از هم اکنون روشن است، این حقیقت است که رهبری رژیم «ولایت فقیه» علی رغم خواست عظیم توده ها برای انجام تغییرات دموکراتیک، مصمم است به سیاستهای خود ادامه دهد و سد راه هرگونه تغییر اساسی در سمت و سوی حرکت جامعه ما باشد. پیام خامنه ای پس از انتخابات و سخنان رفسنجانی در مصاحبه با خبرنگاران خارجی و انکار خواست آشکار مردم برای تغییر سیاستهای ضد مردمی، نشانگر این تمایل رژیم و سران آن است. امروز در مقابل امید و آرزوهای توده های میلیونی مردم، همان افراد و نهادهایی ایستاده اند که در ۱۸ سال گذشته با خیانت آشکار به آرمانهای انقلاب بهمین - آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی - جامعه ما را به لبه پرتگاه کنونی سوق دادند و چنین شرایط دهشتناکی را به مردم میهن ما تحمیل کردند.»

رفقا!

و اما چرا «حزب توده ایران» در دفاع از خاتمی در انتخابات شرکت نکرد. پاسخ ما در این زمینه روشن است. نخست ما با بررسی شرایطی که رژیم در آستانه انتخابات ایجاد کرده بود به این نتیجه درست رسیدیم که انتخابات در شرایط کاملاً غیر دموکراتیک برگزار می شود و رژیم مصمم است تا به هیچکس غیر از نامزدهای «خودی» اجازه شرکت در «انتخابات» را ندهد. ملاک همان طوری که به روشنی از سوی جنتی دبیر شورای نگهبان در آغاز کارزار انتخاباتی اعلام شد، سرسپردگی نامزدها و تعهد بی چون و چرا به «ولایت فقیه» بود. در شرایطی که حقوق اولیه انسانی مانند آزادی اندیشه، آزادی بیان و حق تشکل و تحزب به وحشیانه ترین شکل ممکن از سوی رژیم سرکوب می شود، نه تنها حزب ما بلکه اکثریت عظیم توده های شرکت کننده در انتخابات نیز کوچکترین توهمی در مورد «آزاد» بودن انتخابات نداشتند. رفقا حتماً به خاطر دارند که با آغاز کارزار انتخاباتی و اعلام نامزدی کسانی مانند یزدی، دکتر پیمان و برخی نامزدهای مستقل دیگر علی رغم ارزیابی خوشبینانه این دوستان از رویدادهای حزب ما به درستی پیش بینی کرد که: «در مقابل طیف طرفداران رژیم «ولایت فقیه» نامزدهای «غیر خودی» قرار دارند که سرشناس ترین افراد آن را می توان دکتر حبیب الله پیمان، دکتر سبحانی و دکتر ابراهیم یزدی رهبر نهضت آزادی دانست. با توجه به تجربه پنجمین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی معیبه به نظر می رسد که شورای نگهبان صلاحیت هیچکدام از این افراد را برای شرکت در انتخابات تأیید کند...»

نیروی عظیمی را در جامعه بسیج کند. تجهیز و به میدان آوردن این نیرو برای تحقق این خواست های مشخص که در تضاد آشکار با رژیم «ولایت فقیه» قرار دارد، در واقع اعلان جنگی است تمام عیار به نیروهای مدافع «دوب در ولایت» و کسانی که شعار حکومت «ولایتی» را در مقابل استقرار «حکومت مدنی» طرح می کنند و امروز با کنترل اهرم های اساسی قدرت سیاسی سد اساسی هرگونه رفم و یا تحویلی هر چند سطحی می باشند. نیروهای ملی، مترقی و آزادی خواه در شرایط کنونی نمی توانند نظاره گر امور باشند و می بایست به طور فعال در پیکار سخت طبقاتی که میان اکثریت محروم جامعه و کلان سرمایه داری مدافع استبداد در جریان است فعالانه شرکت کنند. حزب ما اعتقاد عمیق دارد که با حفظ ساختار قرون وسطایی «ولایت فقیه» تحقق چنین خواست هایی ممکن نیست ولی در عین حال بر این باور است که مبارزه کنونی برای رسیدن به سرانجام خود می بایست از مراحل گوناگونی عبور کند و شعارهای مبارزاتی تدقیق و رادیکالیزه گردند. ما دست یابی به هدف طرد رژیم «ولایت فقیه» را نه از طریق اعمال و حرکات بلانکیستی، دل بستن به استحاله حکومت از درون و یا مدخلات خارجی، چه نظامی و چه اقتصادی، و نه دل بستن به نتیجه مبارزه قدرت بین جناح های رژیم، می دانیم. این راهی است که با شرکت آگاهانه اکثریت مردم و با بکار گرفتن تاکتیک ها و شیوه های مناسب و قابل اجرا برای آنان بایسته خواهد شد.

در مرحله کنونی، مردم با عمل خود راه رویارویی ممکن و قابل اجرا و بدون تنش های منجر شونده به درگیری های احتمالا حاد و مسلحانه را برگزیدند.

مرحله بعد از این مشارکت هر چه وسیع تر توده ای در مبارزه برای تحقق همان خواست ها و شعارها می باشد که روح حرکت یکپارچه مردم را در دوم خرداد تشکیل می دهد. مهم این است که اجرای حتی نسبی این خواست ها عملا کمک به ایجاد مرحله گذار خواهد نمود که در آن نیروی اکثریت مردم بسیج واقعی و شکل و انسجام مشخص خود را برای انجام هدف مشخص حذف رژیم استبداد، به خود خواهد گرفت.

این امر به هیچ وجه به معنای استحاله رژیم از درون نیست. زیرا استحاله چشم امید به تغییرات تدریجی به دست نیروها و جناح های حکومتی دوخته است. آنچه ما در تحلیل خود از آن سخن می گویم ویژگی مهم خود را دارد و آن پیدا شدن عنصر آگاهی توده ها طی تجربه سالیان دراز ظلم و ستم و استبداد همین حاکمیت است. این عنصر در رویارویی مردم و حکومت به وجود آمده است و خود را تابع منافع و مصالح رژیم نمی بیند، زیرا در تعارض با آن به وجود آمده است و برای پیش برد کارش از نیروهای حکومتی و بیارمونی آن نیز استفاده می کند.

ما شرکت فعال در این مبارزه را نه به معنی اتحاد عمل با یک جناح حاکمیت در مقابل جناح دیگر، بلکه به معنی گام های عملی در راه تشکیل یک جبهه وسیع مردمی علیه رژیم دیکتاتوری حاکم می دانیم. جناح های درگیر در حاکمیت و خصوصا کسانی که امروز شعار جامعه مدنی و عدالت اجتماعی را می دهند، اگر چه تا به امروز همگی اطاعت خود را از «ولایت فقیه» اعلام کرده اند، ولی با حادتر شدن آتش مبارزه ناچار خواهند شد یا در مواضع خود در اطاعت از اوامر «ولی فقیه» به نفع منافع توده های به میدان آمده تجدید نظر کنند و یا همگام با «ولایتیان» (همانطور که رفسنجانی کرد) بر فرمان سرکوب جنبش خلق مهر تأیید بگذارند.

رفقا!

حزب ما در سال های اخیر بارها تأکید کرده است و ما تکرار آن را در این جا ضرور می دانیم که در نبود یک جبهه وسیع از نیروهای مترقی با برنامه مشخص برای تحقق آزادی و عدالت اجتماعی، کار بسیج توده ها و سمت و سوادادن به جنبش توده ای با دشواری های زیادی روبرو است. تجربه سال های اخیر صحت این نظریه را به اثبات رسانده است. برنامه حزب ما با توجه به ارزیابی هایی که در بالا به آن اشاره کردیم در این زمینه به درستی بر تشکیل جبهه ای واحد تأکید می کند و معتقد است که: «از آنجائیکه نخستین و مهم ترین وظیفه چنین جبهه ای برچیدن بساط رژیم استبدادی کنونی است، مهمترین خصلت، ضد دیکتاتوری بودن آن است... جبهه واحد ضد دیکتاتوری، شامل کلیه احزاب، سازمان ها، نیروها و شخصیت های مترقی و آزادی خواه کشور است که در راه برچیدن بساط استبداد رژیم «ولایت فقیه» مبارزه می کنند و هدفشان استقرار آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی است».

به گمان حزب ما جبهه واحد ضد دیکتاتوری نه یک شعار تبلیغاتی بلکه ضرورتی است که می بایست وسیعاً برای تحقق آن مبارزه کرد. پیروزی بزرگ مردم در جریان انتخابات دوم خرداد نشان داد که توده ها چه توان عظیم و شکست ناپذیری را در اختیار دارند و در صورتی که این توان به شکل سازمان یافته و با برنامه به صحنه مبارزه بیاید تغییرات شگرف و بزرگ سهل و ممکن می گردد. پیروزی دوم خرداد برای مردم و میهن ما آغاز مرحله نوین نفی آشکار رژیم استبدادی «ولایت فقیه» و آغاز تغییر تدریجی و رو به رشد توازن قوا بین قدرت رژیم «ولایت فقیه» و اراده آزاد زیستن توده های وسیع مردم است. جنبش آزادی خواهانه و ضد استبدادی میهن ما تنها در صورتی پیروز خواهد شد که قادر باشد با اتکاء به نیروی خود زمینه ساز تحولات بنیادین و دموکراتیک در راه طرد رژیم «ولایت فقیه» و استقرار آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی گردد.

(نگاه کنید به «نامه مردم» شماره ۵۰۵، سه شنبه ۱۶ اردیبهشت ۱۳۷۶).

بنابراین حزب به درستی نمی تواند نمی بایست کوچکترین توهمی را در مورد ماهیت ضد دموکراتیک انتخابات دامن بزند. نکته دیگر که ما بر آن تأکید داشتیم این واقعیت بود که در چارچوب ادامه رژیم «ولایت فقیه» تحقق جامعه مدنی، استقرار قانون و استقرار عدالت اجتماعی ممکن نیست. به عبارت دیگر ما با این نظر که از سوی خاتمی و طرفداران او در انتخابات تبلیغ می شد مخالف بودیم که می توان به این شعارها در شرایط حفظ «ولایت فقیه» جامه عمل پوشاند. تحولات پس از انتخابات و اظهار نظرهایی که این روزها از جانب طرفداران و وابستگان خود خاتمی نیز مطرح می شود، نشانگر صحت ارزیابی ما است. بی قانونی ها، سرکوب خشن و بورش مزدوران مسلح و نیمه مسلح رژیم به زنان، تجمع های دانشجویی و دستگیری های وسیع حتی از میان طرفداران خاتمی در شرایطی که رییس جمهور و کابینه او مرتباً از حکومت قانون و استقرار جامعه مدنی سخن می گویند، فاکت های غیر قابل انکاری در این زمینه است که می بایست به آن توجه کرد.

نکته آخر اینکه حزب ما در جریان انتخابات، آتش عمده حملات تبلیغاتی خود را متوجه گروه ارتجاعی «رسالت» و شرکاء کرد و مردم را به مبارزه همه جانبه با استبداد با استفاده از همه شیوه های ممکن فراخواند. بنا براین ما نه تنها نظاره گر حوادث نبودیم بلکه فعالانه در جهت افشای ارتجاع و استبداد و نفی «ولایت فقیه» به مثابه سد اساسی هرگونه حرکت بنیادین به سمت استقرار جامعه مدنی، آزادی و عدالت اجتماعی مبارزه نمودیم. ما حرکت تاریخی مردم در دوم خرداد ماه را نه رأی مستقیم توده ها به خاتمی، بلکه رأی کوبنده توده ها در نفی رژیم «ولایت فقیه» و در راستای مبارزه حزب و دیگر نیروهای مترقی ارزیابی می کنیم. در این زمینه نیز این ارزیابی ما اکنون مورد قبول بخش های وسیعی از حاکمیت و حتی طرفداران خاتمی می باشد.

رفقا!

هشت ماه پس از انتخابات برای همه روشن شده است که با وجود «ولایت فقیه» تحقق خواست های مردم در زمینه استقرار جامعه مدنی و عدالت اجتماعی ممکن نیست. امروز بحث بر سر «ولایت فقیه» و ضرورت طرد آن به عنوان عامل اساسی بدبختی های کنونی جامعه ما دیگر از صفحات روزنامه ارگان حزب ما به بالاترین سطوح حاکمیت کشیده شده است و شعله های حریق بلا می گیرد که اساس رژیم «ولایت فقیه» را مورد تهدید جدی قرار داده است. نامه و سخنرانی آیت الله منتظری در مورد «ولایت فقیه» و بازتاب این بحث در جامعه و سپس موج وسیع سرکوب و بورش پاسداران ارتجاع و تاریک اندیشی به دگراندیشان، حتی نیروهای مذهبی که به خود جرئت داده بودند در این زمینه سوالاتی را طرح کنند، نشانگر روشن هراس حاکمیت از این روند است.

تحول از کدام راه، «رفرم» حاکمیت یا تغییر بنیادین حاکمیت سیاسی؟

رفقای نماینده!

ما در ارزیابی خود از شرایط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی کشور تأکید کردیم که حزب ما سرچشمه اساسی همه معایب و فجایع کنونی را در ساختار حاکمیت سیاسی کشور می داند. تجربه نوزده سال گذشته درس های گرانها و مهمی را در این زمینه در اختیار همه نیروهای مترقی و آزادی خواه ایران قرار داده است که بی توجهی به آن تنها به ادامه حاکمیت استبداد می انجامد. ما در تحلیل طبقاتی خود از حاکمیت نشان دادیم که رژیم را نماینده ارتجاعی ترین و ضد مردمی ترین طبقات و اقشار جامعه می دانیم که هدفی جز تأمین منافع خود در حفظ حاکمیت سیاسی دنبال نمی کند. حاکمیت اصل «ولایت فقیه»، به مثابه انحصار حاکمیت سیاسی در دست روحانیون، اصلی است که تضادی آشتی ناپذیر با آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی دارد. روحانیون حاکم کارنامه سیاهی از خیانت به منافع ملی را با خود به همراه دارند که جای خوشبینی و خوش خیالی را در مورد عملکرد آنان باقی نمی گذارد. افزون بر این کشور ما تجربه مهم و برارزشی انقلاب بهمن را با خود دارد که نشان داد حکومت های استبدادی زیر فشار خرد کننده توده ها نخست گام به گام عقب نشینی می کنند و سپس در ادامه و گسترش همین فشارها سرانجام به زباله دان تاریخ سپرده می شوند. بر این اساس حزب توده ایران اعتقادی به «رفرم» پذیری حاکمیت جمهوری اسلامی ندارد، ولی معتقد است که با تجهیز نیرو در درون جامعه و ایجاد یک جنبش وسیع توده ای می توان استبداد قرون وسطایی حاکم را گام به گام به عقب نشینی وادار کرد. مبارزه توده ای، بسیج نیرو در درون جامعه حلقه اساسی مبارزه ای است که در شرایط کنونی می بایست در راه فرارویی آن به یک جنبش عظیم اجتماعی با خواست های روشن سیاسی در نفی و طرد رژیم «ولایت فقیه» مبارزه کرد. بدیهی است که ما در این مبارزه می بایست از برخورد های درون حاکمیت و جنگ قدرت جناح ها که قاعدتاً در انتها می بایست به تضعیف آنها منجر شود به نفع مبارزه عمومی خلق بهره برداری کنیم. حزب توده ایران معتقد است که در شرایط تشدید برخورد جناح ها و حضور روز افزون مردم در صحنه مبارزه می بایست نبرد علیه نیروهای ارتجاعی و سرکوبگر را گسترش داد. بسیج نیرو برای تحقق قول هایی که در انتخابات درباره استقرار جامعه مدنی و تحقق عدالت اجتماعی داده شده است، از جمله خواست هایی است که می تواند